شمارهٔ ۱۷
دورهٔ دوم
دوشنبه ۲۵ تیر ۱۳۵۸
بها : ۱۵ ریال

سوگند

ارگان مرکزی اتحاد دموکراتیک مردم ایران

درصفحات دیگر:

ایران (شعر)
جعفر کوش‌آبادی صفحهٔ ۵
دربارهٔ پایه‌های اجتماعی سبکها
ترجمه، **ف. آذرمهر** صفحه ۷
از تغزل تاحماسه دردومنظومه
ع. امینی نجفی صفحه ۴

اتحاد و حساب دوست‌ودشمن

انقلاب، از آن‌روکه توده‌های بزرك دورمانده ازسیاست را یکباره به‌صحنهٔ کارزار سیاسی می‌کشاند، همواره باآشفتگی‌هایی درهرسه زمینهٔ اندیشه وگفتار وعمل همراه است.

بگذریم ازکسانی‌که ازپیش درمکتب اندیشه ودر سازمان سیاسی معینی پرورش یافته‌اند ودرطوفان انقلاب قطب‌نمایی دارند که راهنمای دورنگر ودوراندیش فعالیت ایشان است. دیگران، به انگیزهٔ منافع کوچك دم‌دست و به‌تصادف حوادث گذرا وواکنش‌های آنی دربرابر آن، حرکاتی گاه تند وتیز ولی با برد محدود دارند که به‌انقلاب چهرهٔ آشفته وانضباط ناپذیری میدهد. از این‌رو قضاوت دربارهٔ امور جاری انقلاب دشوار است. بسیارکسان درآن درمی‌مانند وباموضع‌گیری‌های غیر متقن وتصمیم‌های ناپخته، بی‌آن که خود خواسته باشند، به‌انقلاب زیان می‌رسانند.

انقلاب مسئلهٔ قدرت را مطرح می‌کند. همین که نیروی توده‌ها قدرت مستقر را سرنگون کرد، دست‌ها ازهر طرف برای برچیدن پاره‌های‌متلاشی شدهٔ آن دراز می‌شود. سازمانهاواحزاب، گروه‌ها، وحتی‌برخی چهره‌های منفرد که به‌هر عنوان تنی‌چندمسلح یاغیر مسلح راگرد خود فراهم کرده باشند، حریم اقتداری برای خود به‌وجود می‌آورند وطبیعی است‌که برای گسترش دامنهٔ آن بکوشند. قدرت، درتوازن مواج نیروها، چندسره میشود. و این چیزی است که‌طبع‌جامعه‌ـ مگرآن که به‌سختی بیمار بوده تن‌به‌مرگ حتمی داده باشد ـ باآن سازگار نیست. نیروی عادت چندهزار سالهٔ انسان متمدن به‌نظم ازپذیرفتن آن سرباز میزند. جامعه، خواه ناخواه ودرصورت لزوم ازمیان آتش وخون، به‌سوی استقرار قدرتی یگانه خواهدرفت که امنیت آن‌را تأمین‌کند وجریان‌تولید ومبادله ومصرف را به‌طریقی نظم دهد.

در ایران انقلابی امروز، پس‌از پنج‌ماه که ازپیروزی قیام سراسری بهمن ۵۷ می‌گذرد، هنوز امر استقرار قدرت یگانه‌سامان نیافته است‌ونشانه‌های آن‌هم که بزودی چنین قدرتی مستقر گردد، به‌چشم نمی‌آید. واین موجب نگرانی جدی است.

کشاکش وستیز مدعیان قدرت که ازهر بهانه‌ای برای‌ایراد تهمت برمجموعهٔ انقلاب و تضعیف موضع پیگیر رهبری آن سود می‌جویند ومیروند که دریك جبههٔ متحدگرد آیند، ناهمخوانی سخنان واقدامات مقامات‌رسمی که غالباً آنچه یکی می‌ریسددیگری پنبه‌میکند، دیرجنبی ودودلی دولت موقت که حتی درمهم‌ترین تصمیمات درست خویش چندان پروا وپرهیز ووسواس بکار می برد که دوست ازآن سرخورده ونومید میگردد ودشمن فرصت کافی‌برای مقابله می‌یابد، این‌همه بتدریج درمیان نیروهای اصلی انقلاب، یعنی همان توده‌های میلیونی مردم زحمتکش که به‌گفتهٔ امام‌خمینی بادست خالی معجزهٔ پیروزی براستبداد تادندان مسلح را به تحقق رساندند، چندان سردرگمی ونومیدی پدید آورده است که بیم آن میرود دیگر حاضر نباشند دربرابر هجوم ضدانقلاب که از هرسو

بقیه درصفحه ۸

مبارزه برای پیشرفت اجتماعی...(۵)
ب. کیوان

بورژوازی و جبههٔ واحد ضد امپریالیستی

بورژوازی محلی‌نیز مانند دهقانان و پرولتاریا در جنبش رهایی‌بخش‌ملی‌شرکت می‌جوید و حتی دریك دوره، در چند کشور آسیا وآفریقا دررأس مبارزهٔ ضد امپریالیستی خلقها قرار داشته است.

احزاب طبقهٔ‌کارگر با توجه به استعداد بورژوازی کشورهای رهایی‌یافته ووابسته درجلب‌بخش بزرگی‌ازعناصرضد امپریالیست، مخصوصاً قشرهای‌خرده‌بورژوازی شهرها وروستاها، مواضع خودرا درجریان تعیین استراتژی و تاکتیك خویش با دقت زیادمورد بررسی‌قرار می‌دهند.

نقش بورژوازی کشورهای درراه رشد درجنبش‌رهایی بخش براساس عوامل متعدد مشخص می‌شود. این عوامل عبارتنداز، سطح رشد اقتصادی کشور، درجهٔ طبقه‌بندی طبقاتی‌جمعیت وتوزیع نیروهای طبقاتی، مقیاس‌وشکل‌های(مسالمت‌آمیز وغیرمسالمت‌آمیز) جنبش، سطح‌رشدبورواژی، تجربهٔ سیاسی‌بورژوازی و خصلت مناسبات وی باسرمایهٔ انحصارگر خارجی.

دراغلب‌کشورهای آسیا و

بقیه درصفحه ۳

امپریالیسم دشمن اصلی است

ترجمهٔ : ا. پویا

آنچه در زیر می‌خوانید ترجمهٔ مصاحبه‌ای است میان خبرنگار «ایزوستیا» درهاوانا **بایزیدورمالمیرکا**، وزیر امور خارجه کوبا مصاحبه دربارهٔ جنبش غیرمتعهدها وپیشرفت‌های حاصل‌درتدارك ششمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد در هاوانا است.

... عقیده شما درباره نقش جنبش غیرمتعهدها در جهان امروز چیست؟

چنانکه می‌دانید، جنبش غیر متعهدها، در نخستین سالهای پس از جنك جهانی دوم بوجود آمد و از لحاظ سازمانی در سال ۱۹۶۱ درکنفرانس بلگراد شکل گرفت. جنبش در ابتدا از بیست وپنج کشور تشکیل می‌شد. جنبش غیرمتعهدها بیانگرخواست خلق‌هایی است که بتازگی به استقلال ملی دست یافته‌اند و می‌خواهند جهت دستیابی به‌رشد مستقل اجتماعی ـ اقتصادی نیروهای خود را به یکدیگر پیوند دهند و جبهه مستحکمی دربرابر توطئه‌های امپریالیستی بوجود بیاورند.

بقیه درصفحه ۵

تجارب انقلاب کوبا
(۲)

در هشتمین کنگرهٔ حزب سوسیالیست خلق مختصات‌انقلاب کوبا بشکل زیرین ارزیابی‌شد:

۱ـ انقلاب کوبا نتیجه‌ی کامیابانه عملیات‌مسلحانه‌است که ماشین نظامی‌ـ دیکتاتوری‌را درهم شکست و ارتش نوین توده‌ای از دهقانان وکارگران وروشنفکران انقلابی بوجود آورد.

۲ـ انقلاب ماشین دولتی نیمه مستعمره و استبدادی را درهم شکست.

۳ـ انقلاب‌طبقات‌حاکمه‌ارتجاعی را واژگون کرد و بجای آن طبقات انقلابی را بر راس قدرت گذاشت.

٤ـ انقلاب « تسلط سیاسی امپریالیسم آمریکای شمالی در کوبا خاتمه داد.

۵ـ انقلاب کوبا معرف دورانی است که ما درآن زندگی می‌کنیم ـ دورانی که اردوی سوسیالیستی گسترش‌مییابد، نیروهای ملی در مقیاس جهانی علیه امپریالیسم قیام کرده‌اند و امپریالیسم‌روزبروزنیروهای خودرا از دست می‌دهد و ضعیف‌تر می‌گردد.

٦ـ وحدت‌تمام نیروهای‌انقلابی در اطراف حکومت انقلابی به رهبری فیدل‌کاسترو.»

درهم شکستن دیکتاتوری و پیشرفت بعدی انقلاب در کوبا درشرایط نسبتا مساعد بین‌المللی تحقق پیدا کرد. پیروزی، تحکیم و ارتقاء انقلاب کوبا به سطح انقلاب سوسیالیستی تا حدود زیادی ناشی از تعادل جدید نیروها درجهان‌بود. تجربه کوبا نشان داد که در چنین شرایطی نیروهای انقلابی دریك کشور به رهبری طبقه کارگر و با تکیه بردهقانان‌زحمتکش‌وروشنفکران مترقی می توانند ، با پشتیبانی نظام جهانی سوسیالیستی وجنبش بین‌المللی کارگری، وظایف رهایی ملی را به انجام برسانند وجامعه را، علیرغم تمام اشکالات و بغرنجی مبارزه، درجهت تکامل سوسیالیستی سوق دهند.

کوبا یکبار دیگر ثابت کرد که وضع بین‌المللی در شرایط کنونی اجازه می‌دهد، حتی در مرحله دموکراتیك انقلاب به آن دگرگونی‌های اجتماعی واقتصادی دست زد که تحقق پیگیر آن ابتکار سیاسی توده‌ها را تقویت می‌کند و آگاهی آنها را بالا می‌برد، آنان را در راه مبارزه بخاطر سوسیالیسم متحدمی‌سازد. هراندازه مناسبات نیروهای دموکراتیك و انقلابی باجنبش کمونیستی در داخل کشور و با نظام جهانی سوسیالیستی محکم‌تر باشد، بهمان اندازه تحکیم انقلاب و گذار آن به راه سوسیالیسم سریعتر انجام‌میگیرد.

انقلاب کوبا نمونه‌ای است که به تمام کشورهای سابقا مستعمره و وابسته فرا روئیدن مبارزه رهایی‌بخش ملی را به مبارزه‌بر علیه مناسبات استثماری، هم فئودالی و هم سرمایه‌داری، نشان می‌دهد.

همچنانکه در پلاتفرم حزب کمونیست کوبا (این حزب عمدتاً در نتیجه‌ی وحدت حزب سوسیالیست خلق و جنبش ۲۶ ژوئیه بوجود آمد) تاکید شده، خصیصه ویژه گذار کوبا از مرحله انقلاب ارضی، ضد امپریالیستی و دموکراتیك خلق به مرحله انقلاب سوسیالیستی در این واقعیت نهفته بود که‌این گذار طی یکدوره کوتاه وتحت رهبری واحد انجام گرفت.(۱)از

بقیه درصفحه ۳

دمکرات های انقلابی در عرصه عمل

«بخش اول»

۱. خطوط عمده سیاست داخلی وخارجی رژیم‌های انقلابی ـ دمکراتیك

ا. پویا

وجه مشخصه اولیه خط سیر سیاسی‌دمکراسی انقلابی اینستکه دمکرات‌های انقلابی نه تنها یك برنامه‌ضدامپریالیستی‌جامع برای رهایی ملی اعلام میکنند، نه تنها گرایش خود بسوی سوسیالیسم را بیان میکنند، بلکه به انجام آنچنان اصلاحات اجتماعی‌ـ اقتصادی دست می‌زنند که جنبه های مهمی اززندگی اجتماعی‌این کشورهارا دگرگون می‌کند. همچنانکه ل.ای. برژنف، دربیست‌و چهارمین کنگره‌حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطرنشان ساخت، دراین کشورها «دگرگونی‌های اجتماعی عمیقی، که درجهت‌منافع توده‌های خلق هستند، و به‌تحکیم استقلال ملی منجر می‌شوند، انجام میگیرند،وشمار این دگرگونی‌ها باگذشت زمان فزونی می‌یابد.»[۱]

«دگرگونی‌های جدید و مترقیانه‌ای درزندگی اقتصادی و سیاسی کشورهای دارای‌سمت‌گیری سوسیالیستی عربی، آفریقایی و آسیایی روی میدهدکه دربیست‌و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطرنشان شد.»[۲]

دمکرات‌های انقلابی، در چارچوب خط‌مشی دستیابی به استقلال اقتصادی، بعنوان یك قاعده، به‌سلطه‌ی‌انحصارات‌خارجی درکشورهایشان پایان میدهند. «حضور»سرمایه خارجی از تعدادی از شاخه‌های اقتصاد رخت‌بر می‌بندد، این شاخه‌ها عبارتند از: بانکداری وبیمه، نظام مالی و پولی بمثابه یك کل، تولیدوتوزیع انرژی الکتریکی، حمل‌و نقل و ارتباطات، تجارت خارجی وتا حدوزیادی تجارت داخلی، و مانندانیها. در نتیجه، « مجرای درونی» غارتگری امپریالیستی تاحدود قابل توجهی محدودشده و درمواردی کاملا بسته میشود. شکی نیست، که این یك‌دگرگونی مهم درزندگی اجتماعی‌ـاقتصادی، درمناسبات‌مالکیت، دراین کشورها است.

درمصر، اکثر سرمایه های خارجی‌پس‌از تجاوز امپریالیستی ۱۹۵۶ ملی شد.۳ در سوریه، سرمایه خارجی عملا ازتمام‌قلمرو های عمده اقتصاد بیرون رانده شد. اقدامات رادیکالی درهمین جهت دربرمه، کنگو، جمهوری دموکراتیك خلق یمن و سومالی انجام‌گرفته است.

درتانزانیا، حکومت بلافاصله پس‌از تدوین اعلامیه آروشا،

بقیه درصفحه ۳

دمکرات‌های انقلابی...

بقیه از صفحه ۱

کنترل (باپرداخت غرامت) تمام بانک‌های خارجی، هفده موسسه واردات ـ صادرات وهشت بنگاه صنعتی‌را در دست گرفت. رهبری کشور، درسال‌های بعد، بتدریج ولی بطورمداوم سیاست‌ملی کردن وتسلط دولت بر بنگاه‌هایی راکه درآنها سرمایه خارجی شرکت داشت، ادامه‌داد. نتیجه این‌سیاست همچنانکه بازیل دیویدسون در نشریه خود ـ **آفریقای غربی**ـ نوشته، این است‌که برای‌نخستین بار اقتصاد تانزانیا بوسیله خود تانزانیایی‌ها اداره میشود.۴

در الجزایر، تقریباً تمام بانک‌های خارجی وشرکت‌های بازاریابی نفت‌وگاز ملی‌شده‌اند، شرکت‌های بیمه همانند بخش بزرگی ازبنگاه‌های‌صنعتی‌خارجی به‌مالکیت دولتی درآمده‌اند. مالکیت ارضی بیگانگان‌واستفاده از اراضی‌بوسیله‌شرکت‌های‌خارجی بطورکامل ازمیان برداشته شده است. بخش‌اصلی صنعت‌ـ استخراج نفت وگازطبیعی ـ بنحوفزاینده‌ای تحت‌کنترل دولت درمیآید. بین فوریه وآوریل ۱۹۷۱، تصمیم‌به ملی‌کردن جزیی شرکت‌های نفتی فرانسوی که درکشورکارمیکردند، گرفته شد، و از همین‌رو قانون جدیدی درمورد نفت وگازطبیعی تصویب شد.

یکی دیگر از نمونه‌های تمایل‌رژیم‌های دموکراسی‌انقلابی درحصول به‌استقلال‌اقتصادی‌پدیده ملی‌کردن درعراق وسوریه است. شرکت نفت عراق که‌درسال ۱۹۷۱، ۶۱٪ استخراج نفت عراق راکنترل میکرد جای خود را به «شرکت‌ملی‌نفت عراق» داد.

درگینه، بانکداری و بیمه، تجارت خارجی و داخلی، نظام پولی، معادن طلاوالماس، برخی‌از معادن بوکیست، نیروی برق، راه آهن وحمل‌ونقل هوایی، انواع بنگاه‌های‌صنعتی‌وخدمات‌وآموزش وپرورش ازدست خارجی‌ها بیرون آمده است.

باید تأکیدکنیم که خط‌مشی عمومی بیرون راندن انحصارات امپریالیستی وبخشیدن خصلت ملی به اقتصادکه دموکرات های انقلابی دنبال میکنند باتمایل به همکاری (دراشکال‌معین ودرمقیاس معین) باسرمایه‌خارجی‌پیوندخورده است. دراینجا، البته، نقشه‌های‌سیاسی‌و محاسبات خودپرستانه بورژوازی بوروکرات برخی اوقات چهره می‌نماید. اما انگیزه این تمایل بیش از همه در این اعتقاد ریشه داردکه، بدون منابع مالی وکمک فنی‌ازخارج، انجام وظایف‌اقتصادی غلبه برعقب‌ماندگی فوق‌العاده دشوار یا حتی غیر ممکن است. مثلا، در مصر، برخی بنگاه‌های آمریکایی، و شرکت ENI که یك شرکت دولتی ایتالیایی است، امتیازاتی برای‌اکتشاف‌واستخراج نفت بدست‌آوردند، این امتیازدر حدود یك پنجم اراضی‌کشور را در بر می‌گرفت صاحبان خارجی تضمینی مبنی برعدم ملی کردن سپرده‌هایشان دریافت داشتند. دولت‌مصردرموافقتنامه‌ای با ایالات‌متحده، و بعداً باآلمان غربی، سرمایه‌گذاری‌های‌خارجی را از مالیات‌دوگانه‌معاف‌ساخت.۵

الجزایر، نیز، گام‌هایی‌جهت استفاده ازسرمایه خارجی، عمدتاً برای‌تحقق طرح‌های صنعتی بزرگ، برداشته است. قانون‌سرمایه‌گذاری ویژه‌ای‌تدوین‌شده که درآن‌شرایط عملکرد سرمایه خصوصی ـ پیش از همه خارجی ـ مشخص گردیده است. جا دارد خاطر نشان سازیم که‌همزمان‌با ملی کردن‌شرکت‌های فرانسوی، شرکت نفت دولتی الجزایر (**سوناتراك**) قراردادی با تراست‌های نفتی‌آمریکا منعقد کرد.

هدف دموکرات‌های انقلابی از جذب و همکاری با سرمایه خارجی، **استفاده** ازاین‌سرمایه، درشرایط کنترل کارای‌دولتی‌بر آن، برای تحقق وظایف اقتصادی، فنی و علمی‌مبارزه باعقب‌ماندگی است. البته، شرکت‌های خارجی اغلب زیر پارچنین‌شکل‌عملکردی یعنی بصورت بنگاه مختلط که یکطرف‌آن دولت است (دربرخی ازکشورها تنها همین‌شکل‌همکاری مجاز می‌باشد ثمی‌روند.

بدون‌شك، تمام‌این‌اقدامات، هم از لحاظ خصلت وهم درکلیت خود، هدفش نه‌تنها اعمال‌کنترل برسرمایه خارجی، که همچنین **محدودکردن** آن و، درتحلیل نهایی، **از میان بردن** سرمایه خارجی می‌باشد. در اینکار، دموکرات‌های انقلابی‌هم‌هدف‌های رهایی ملی و هم رهایی **اجتماعی** را دنبال می‌کنند. از اینراه‌آنها نه‌تنها به‌استقلال کشور خودیاری می‌رسانند، که‌همچنین آن‌سمت‌گیری اجتماعی راکه برگزیده‌اند قوام می‌بخشند. وبالاخره، درکشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی‌از میان بردن سرمایه خارجی‌عملا معادل با مبارزه علیه مهمترین عامل‌بردگی نواستعماری‌ونیروهایی است‌که گرایش‌های سرمایه‌داری را درکشور تقویت می‌کنند و موانعی بر سر راه رشد غیر سرمایه‌داری فراهم می‌آورند.

اقداماتی‌که هدفشان‌ازمیان بردن انحصارات خارجی است در پیوندباخط‌مشی‌مبارزه‌با بورژوازی بزرك و حتی متوسط بومی‌است، این مبارزه برای محدودکردن یا ازمیان بردن‌این بورژوازی‌است، و اگر چنین نباشددست‌کم به‌آن اجازه رشد نمی‌دهد. این نیز، یکی دیگراز تجلیات سمت‌گیری اجتماعی‌دموکراسی انقلابی است. خط‌مشی دموکرات‌های انقلابی‌از این‌لحاظ تفاوت‌آشکاری بارژیم‌های هوادار بورژوازی و امپریالیسم دارد. رژیم‌هایی از این دست سرنوشت خود را به‌این‌طریق‌یا به آن طریق‌در پیوند باسرمایه‌داری جهانی و بومی قرار می‌دهند و به تشویق «بنگاه‌های‌خصوصی» بومی می‌پردازند.

در مصر، مالکیت خصوصی بورژوازی بزرك، و تا حدودی بورژوازی‌متوسط، دردهه‌ی ۱۹۶۰ ازطریق‌ملی‌کردن ازمیان‌برداشته شد.۶ در تانزانیا، که بورژوازی بومی موقعیت فوق‌العاده ضعیفی داشت، خط‌مشی محدودکردن‌رشد آن دنبال شد، یعنی خط‌مشی کاهش نقش سرمایه خصوصی در اقتصاد کشورازطریق‌ملی کردن. دربرنامه پنج‌ساله دوم، که از اول جولای ۱۹۶۹ آغاز شد، سهم سرمایه گذاری‌های خصوصی در مقایسه‌با برنامه پنج ساله اول نصف شد ـ یعنی از ۵۰٪ به۲۵٪ ـ رسید.

در سوریه، بخش‌خصوصی، که از بنگاه‌های‌متوسط وخردتشکیل شده، تنها ۱۵٪ محصول صنعتی کشور را تولید می‌کند.

در الجزایر، بخش خصوصی درپایان‌سال ۱۹۶۸ کمتراز ۲۰٪ بنگاه‌های صنعتی (بدون‌احتساب نفت و گاز طبیعی) و ۵۰٪ بنگاه‌های حمل‌ونقل و خدمات‌را در برمی‌گرفت. بخش خصوصی بطورکامل از بانکداری و بیمه، نظام پولی و مالی کشور، بازاریابی‌فرآورده‌های نفت‌وگاز، و نیروی برق بیرون رانده شد. بعلاوه‌نظام کنترل‌دولتی بر بنگاه‌های خصوصی موجود برقرار گشت، و بورژوازی بومی از هیچگونه امتیاز خاصی در برابر سرمایه خارجی برخوردار نیست.

درسوریه، بخش خصوصی‌هنوز ازاهمیت برخوردار است؛ درسال ۷۰ـ۱۹۶۹، ۷۴۵ هزار نفر کارگر، یا بعبارت دیگر ۵۴٪ کل کارگران‌درآن‌بکاراشتغال‌داشتند[۷] اما بخش خصوصی بنگاه‌هایی را دربرمی‌گرفت که ازتولید پائینی برخوردار بودند، واکثریت آنها بیشتر ازده‌کارگر دراستخدام‌خود نداشتند. در برمه، نیز، سیاست محدودکردن‌واعمال‌کنترل‌بر بخش خصوصی تعقیب می‌شود.

درگینه، سیاست‌محدود کردن‌وازمیان‌بردن بخش‌خصوصی ومماتعت از رشد بورژوازی‌بومی سیاستی است‌که رسماً ازطرف‌دولت اعلام شده وبطور پیگیر دنبال می‌شود. پس از استقلال، قوانینی تصویب شد که بشدت امکانات عملکرد بنگاه‌های خصوصی رااز جمله در که قلمرو اصلی فعالیت آنها بود ـ محدودکرد.

درعین حال، در تعدادی از کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی، فعالیت کارفرمایان خردو برخی‌اوقات‌میانه‌حال تشویق می‌شود، البته در چارچوب محدودیتهایی. آنچه‌دراینجا مطرح است نه‌تنها ونه‌اغلب نفوذ آن اندیشه‌های اجتماعی ـ سیاسی‌است که هدفش بیطرف نگاه‌داشتن مالکان‌خرده‌پامی‌باشد، بلکه‌مسأله در اینجا بیشتر استفاده از منابع بخش خصوصی برای انجام‌وظایف پیشرفت اقتصادی است.

در دوره‌هایی که مشکلات اقتصاصی‌خاصی‌درکشور بوجودمیآید، دموکرات‌های انقلابی، حتی سرسخت‌ترین آنها، کم وبیش به تشویق فعالیت این «جناح» از بخش خصوصی می‌پردازند. مثلا، این‌موردرا می‌توان‌درسال۱۹۶۳ درگینه‌دید، که‌فعالیت‌های تجاری وصنعتی«لیبرالیزه» شدند. جریان مشابهی در سال‌های ۶۷ـ۱۹۶۶ در برمه اتفاق افتاد، بدین‌ترتیب که‌انحصاردولتی‌تجارت‌بسیاری از کالاهای کشاورزی لغوشد، اینکار به‌بالا رفتن سهم تجار خصوصی در تجارت داخلی تامیزان ۴۸/۲٪ انجامید. قرارهای کنگره‌فوق‌العاده حزب‌حاکم‌برمه درآوریل۱۹۷۳ افزایش فعالیت خصوصی در آن قلمروهایی ازبنگاه‌های دولتی‌را که‌سودآورنیستند توصیه کرد.

درسوریه، بنابه‌آمار منتشره در شماره نوامبر ۱۹۷۲ «Le commerce du levant»، دولت در سال ۱۹۷۱ در تجهیز مالی۱۱۷۸ طرح دربخش‌خصوصی شرکت کرد، ومیزان این تجهیز مالی۵۷۴ میلیون‌پوند سوری‌بود.

در حالی که در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی ضربات محسوسی برمالکیت خصوصی وارد آمده (بدون‌اینکه آنرا در اصل از میان بردارد) ـ ضربات وارده برسرمایه بزرگ، وتاحدود قابل توجهی، سرمایه متوسط بوده ـ از طریق مصادره‌و ضبط اموال، ولی‌اقداماتی که‌جهت ممانعت از پیدایش ثروتمندان جدیدانجام‌گرفته، همه‌موفقیت‌آمیز نبوده است. فساد، رشوه‌گیری و پیدایش یك بورژوازی «جدید» ـ بوروکرات ـ در برخی کشورها مشاهده می‌شود. در برخی از کشورها ـ بویژه‌کشورهایی که از لحاظ اقتصادی تکامل‌یافته‌ترند ـ این عناصر، همراه با بقایای بورژوازی‌قدیمی، در بخش‌خدمات، ساختمان، توسعه‌املاك ومستقلات، نزول‌خواری و یاسفته‌بازی‌وغیره، سرمایه‌گذاری می‌کنند.

«ادامه دارد»

یادداشت‌ها:

۱ـ«۲۴مین‌کنگره حزب کمونیست‌اتحادشوروی»، ۱۹۷۱، صفحات ۲۴ـ۲۳.

۲ـل.ای. برژنف، «گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحادشوروی ووظایت فوری‌حزب درداخل‌وسیاست خارجی»، صفحات ۱۶ـ۱۵.

۳ـپس از ناصر حکومت مصر به‌اقدامات جدیدی جهت «لیبرالیزه» کردن شرایط برای سرمایه‌های خارجی متوسل شد، اقداماتی که نقض خط‌مشی ناصر محسوب می‌شوند.

۴ـنگاه کنیدبه: «آفریقای غربی»، لندن، ۳۰دسامبر۱۹۶۷.

۵ـدرسال‌های‌اخیر، حکومت

بقیه در صفحهٔ ۳

تجارب انقلاب کوبا

بقیه از صفحه ۱

همین رو بود که پیشرفت ازیك مرحله انقلاب به مرحله دیگر نسبتاآرام، بدون تکان‌های شدید سیاسی بوقوع پیوست.

انقلاب کوبا همچنین از این نظر قابل توجه است که‌توانست پیشداوری‌های ضد کمونیستی را که طی دهه‌ها توسط محافل حاکمه و امپریالیسم در شعور اجتماعی مردم کوبا جای گرفته بود ظرف مدت کوتاهی ریشه‌کن کند. مبارزه انقلابی در کوبا آگاهی توده‌ها را ارتقاء داد و آنها را ظرف چند ماه بامسایلی آشنا ساخت که طی دهه‌ها استثمار وحشیانه و سلطه امپریالست‌ها تنها اقلیتی ناچیز از آنها خبر داشتند. کاسترو در این رابطه می‌گوید: «کار بجایی رسیده بودکه در مرحله اول انقلاب اگر از هریك از گروه‌های زحمتکشان پرسیده می‌شد که با ملی کردن و اصلاحات ارضی موافقند پاسخ مثبت بود. به همه‌ی پرسش‌هایی که مجموعه‌ی آنها عبارت ازهمان سوسیالیسم بود پاسخ مثبت داده می‌شد. اما بمحض اینکه پرسش می‌شد که آنها با سوسیالیسم موافقند یانه، بلادرنك پاسخ‌منفی شنیده می‌شد».

فیدل کاسترو خاطر نشان می‌سازد که «در نخستین ماههای انقلاب، امپریالیسم و ارتجاع، به شیوه‌های کلاسیك خود متوسل شدند، و از طریق وسایل ارتباط جمعی که هنوز تحت کنترل داشتند به یك یورش ضد کمونیستی دست زدند. سلاح ضد کمونیسم بطور گسترده‌ای برای منحرف ساختن توده‌های خلق‌که هنوز از لحاظ سیاسی ضعیف بودند، بکار گرفته شد. بدین طریق آنها کوشیدند تا میان مردم، سازمان‌های انقلابی و جنبش قیام کنندگان تفرقه بیاندازند و بدین طریق حکومت راازپشتیبان محروم‌کنند وگرایش های ارتجاعی را پر وبال دهند. اما اعتماد خلق به انقلاب، پرستیژ سیاسی رهبران‌آن، روح ایمان به وحدت انقلابی و، در وهله نخست، اقدامات مشخص و کاملا بجای انقلاب عواملی بودند که‌کمك قابل توجهی به‌شکست این طرحهای خطرناك کردند، طرح‌هایی که اگر مقبولیت می‌یافت، پویش انقلابی سرکوب می‌گردید.» (۲)

وحدت پیشاهنك انقلابی

انقلاب کوبا پرتو نوینی بر روی یکی از مهمترین مسایل تئوری و پراتیك مبارزه طبقاتی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی، یعنی نقش رهبری کننده حزب مارکسیست‌ـلنینیست افکند.

در شرایط مشخص کوبای دهه‌ی ۱۹۵۰، مبارزه بر علیه دیکتاتوری باتیستا، مرحله انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیك خلق وگذا به مرحله انقلاب سوسیالیستی با شرکت فعال کمونیست‌ها اما زیر رهبری بالفعل‌نیروهای‌انقلابی‌ـدموکراتیك، ارتش قیام کنندگان برهبری فیدل‌کاسترو و یارانش، انجام گرفت.

می‌دانیم که گذار از انقلاب دموکراتیك به‌انقلاب‌سوسیالیستی ویژگی خاص کوبا نیست. در چین و ویتنام نیز بهمین شیوه به انقلاب سوسیالیستی گذر شد. رهبران انقلاب دموکراتیك اوت ۱۹۴۵ در ویتنام گذار انقلاب‌را بمرحله بعد، مرحله سوسیالیستی رهبری کردند. حزب کارگری مارکسیست‌ـلنینیست ویتنام در مرحله معینی از جنبش رهایی‌ـ بخش ملی برجای بورژوازی نشست و در اثر سیاست صحیح و دقیق تشکیل جبهه توانست وظیفه تاریخی خودرا انجام دهد. سپس گذار به‌مرحله‌سوسیالیستی انقلاب بوسیله همین رهبری انجام شد.

ویژگی انقلاب کوبا در این بود که خرده بورژوازی رادیکال ـ با پشتیبانی فعال کمونیست‌ها ـ سرکردگی انقلاب دموکراتیك، ضد فئودالی و رهایی‌بخش را در دست داشت. همین عناصر در طی زمان از دموکراتیسم انقلابی خرده بورژوایی به رادیکالیسم پرولتری رسیدند و در راس جنبش گذار به سوسیالیسم باقی ماندند.

در دوره انقلاب، بویژه با شروع تحقق تحولات عمیق اجتماعی ـ سیاسی و اقتصادی، که به تشدید بیشتر مبارزه طبقاتی، قطب‌بندی نیروهای سیاسی و اقدامات قاطع‌تر علیه امپریالیسم آمریکا منجر شد، لایه‌بندی درصفوف دموکرات‌های انقلابی شروع شد و انتقال قطعی پیشروترین نمایندگان آنها (که از پیش با تئوری مارکسیسم‌ـ لنینیسم آشنایی‌هایی داشتند) به موضع طبقاتی پرولتاریا آغاز گردید. این پویش از کار ایدئولوژیك پرثمر کمونیست‌های کوبا و نمونه الهام‌بخش مبارزات دلیرانه آنها متاثر بود. یکی از کمونیست‌های قدیمی کوبا نوشت: «شایستگی تاریخی حزب کهن سال مارکسیستی دراین بود که افکار مارکسیستی را در کوبا پخش کرد، به مبارزه ضد امپریالیستی پرداخت، دورنمای سوسیالیسم را مانند مشعلی فروزان در نظرگاه مردمان گذاشت. هزاران کادر پرشور، فداکار و جانباز در راه افکار سوسیالیستی پرورش‌داد. درایجاد وجدان انقلابی کوبا نقش قاطع داشت.» وضع عمومی جهان و نفوذ رشد یابنده و پرستیژ نظام جهانی سوسیالیستی، تکامل نیروهای انقلابی ـ دموکراتیك کوبا و پذیرش سوسیالیسم علمی توسط آنها را تسریع کرد.

فیدل کاسترو، رهبر انقلاب، نقش برجسته‌ای در این پویش ایفا نمود. کوبا نمونه‌ای ازشرکت فعالانه توده‌های خلق‌را درانقلاب بدست‌داد، وهمین مساله پیروزی انقلاب را تضمین کرد. در عین حال، انقلاب کوبا نقش آن‌رهبری که توانایی ارزیابی صحیح موقعیت‌تاریخی، درك گرایش‌های عمده و قوانین عینی تکامل انقلاب و پیوند آن با امکانات بالقوه و آرزوهای توده‌های زحمتکش را دارد، نشان داد. در کوبا وقتیکه این مساله مطرح شد که آیا این کشور می‌تواند مسیر سوسیالیسم را در پیش گیرد یانه، نقش عمده را نه‌تنها منطق مبارزه طبقاتی که همچنین نبوغ سیاسی ودوراندیشی علمی فیدل کاسترو ایفا کرد. او دریافت که گذار به سوسیالیسم نمی‌تواند بدون تکیه بر طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست، انجام گیرد، در نتیجه اتحاد با کمونیست‌ها را تسهیل کرد، اتحادی که پیش ازآن در نیمه سال ۱۹۶۱ برقرار شده بود و به پیدایش حزب واحد یعنی حزب کمونیست جدید کوبا منجر شد.

کمونیست‌ها نیزبه نوبه‌ی خود، با فراست سیاسی و شهامت، کمك موثری به تحکیم وحدت نیروهای انقلابی کشور کردند. نقشی که بلاس رکا، دبیرکل کمیته ملی حزب سوسیالیست خلق، جهت پیشرفت خلق کوبا در مسیر سوسیالیسم داشت، فوق‌العاده ارزشمند است.

در نتیجه تجربه انقلاب کوبا نشان داد که، در شرایط معین، یك خط مشی انقلابی پیگیر به رهبری دموکرات‌های انقلابی، بر اثر منطق مبارزه طبقاتی، به سوسیالیسم علمی می‌رسد، چرا که در روزگار ما انقلاب واقعی و استقلال ملی تنها بر پایه اصول سوسیالیستی، ضد امپریالیستی و انترناسیونالیستی می‌تواند باشد.

همچنانکه رهبران‌کوبا تصریح کرده‌اند، پیروزی انقلاب، که در شرایط ویژه و دشواری به‌ثمر رسید، تنها به برکت کاربست خلاق جهان‌بینی علمی آمکان‌ـ پذیر گشت. فیدل کاسترو دریکی از سخنرانی‌های خود گفت که «درك مارکسیستی مبارزه طبقاتی راهنمایی بود که بما امکان داد مسیر خودرا در شرایط بغرنج، و پیچیده جهان، جامعه وکشوری که‌درآن زندگی‌میکنیم بیابیم... اصول لنین در کتاب «دولت و انقلاب» ما را قادر ساخت که‌با روشنی تمام ماهیت انقلاب را دریابیم، نه‌تنها شالوده آن، که همچنین اشکال آن، نقش حزب، توده‌ها، و دولت را در انقلاب درك کنیم... این اندیشه‌ها بمثابه راهنمایی بود که مسایل سازمان، شرکت توده‌ها و اشکال مبارزه را برای ما حل‌کرد.» (۳)

کوبای امروز

انقلاب استقلال واقعی را برای کوبا به ارمغان آورد. درابتدای انقلاب، پس‌از منفرد کردن جناح راست سازشکار حکومت انقلابی به اقداماتی چون اصلاحات ـ ارضی و جمعی کردن تولید کشاورزی، ملی کردن صنایع اساسی کشور و کارخانه‌ها و موسساتی که‌دراختیار انحصارات خارجی بود، ملی کردن بانکها و معادن، بدست گرفتن بازرگانی خارجی، نظارت دولتی بر بازار داخلی، تعقیب یك‌سیاست خارجی مستقل، انقلابی و جسورانه، استقرار مناسبات دوستانه با

بقیه درصفحه ۶

بورژوازی و جبههٔ واحد...

بقیه از صفحه ۱

آفریقا، بورژوازی به‌عنوان‌طبقه (از حیث انحصارگر یا غیر انحصارگر بودن، بزرگ یامتوسط بودن، کم یا زیاد وابسته‌بودن به امپریالیسم) بسیار ناهمگون‌است. درمیان بورژوازی برخی قشرها دارای منافعی‌هستند که با منافع فئودال‌ها مطابقت دارند، اما سایرین هیچ منافع همپیوندی با آنها ندارند.

کشورهای مختلف آسیایی- آفریقائی ازحیث وزنهٔ سیاسی و موقعیت های اقتصادی بورژوازی با یکدیگر درتفاوت‌اند. نفوذ سرمایهٔ انحصارگر خارجی در اقتصاد بسیاری از کشورها نشان داده پس‌از کسب استقلال آماده است با نیروهایی که دیروز با آنها مبارزه می‌نمود،متحدشود. هرچند تضادهای بورژوازی وامپریالیسم پابرجا می‌مانند- واین به‌معنای آن است‌که مقدمات عینی شرکت بورژوازی‌درمبارزهٔ‌ضدامپریالیستی هنوز وجود دارند- معهذا بنابر قاعدهٔ کلی ، بورژوازی به این گرایش‌دارد‌که‌تضادهارا‌نه‌با‌مبارزهٔ فعال علیه امپریالیسم‌بلکه ازراه مصالحه باآن حل نماید.

بنابراین،بورژوازی می‌تواند نقش ترقیخواهانهٔ کاملا مشخصی درجنبش آزادی‌بخش ایفاء کند. اما‌او نیرویی متزلزل ومردد است که از دامنه‌یافتن انقلابی جنبش آزادی‌بخش توده‌ای واهمه داردو محاکمه شدآنرا به راه اصلاح‌طلبانه بکشاند. بنابر قاعده کلی جنبش‌رهایی‌بخش به‌رهبری‌بورژوازی به‌زیرورو کردن‌بنیادی وانقلابی نظام استعماری نمی‌انجامد، بلکه ضمن حفظ وابستگی قابل‌ملاحظهٔ اقتصادی به سرمایهٔ خارجی تنها به ایجاد جمهوری "بورژوایی قناعت می‌شود. **پاکستان و لبنان** وبرخی کشورهای دیگر دراین جهت سیر نموده‌اند.

بورژوازی پس از به‌قدرت رسیدن‌خود راتحت‌فشار دونیروی قدرتمند می‌بیند. ازیک سو امپریالیست‌ها که به حفظ وتحکیم مواضع خود در اقتصاد کشورهای رهایی‌یافته‌گرایش‌دارند،وفئودال‌ها که به امتیازات خود پای بندند. از سوی دیگر، توده‌های وسیع مردم‌که برای بهبود بنیادی‌وضع خود مبارزه می‌کنند. این‌دونیرو همواره به‌بورژوازی فشار وارد می‌آورند وهنگام‌به‌اجرادرآمدن وظایف دموکراتیک انقلاب‌رهایی بخش‌ملی، بی‌تصمیمی، تردیدهاو تزلزل‌های وی‌را شدت می‌دهند . خصلت متزلزل و مسرددقشرهای مختلف بورژوازی در مقیاسهای مختلف نمایان‌می‌شود.

سیاست مبهم بورژوازی مخصوصاً دررفتار وی نسبت به سرمایهٔ‌خارجی، صنعتی شدن‌کشور و نقش‌بخش دولتی آشکارمیگردد. بورژوازی پس‌از بقدرت رسیدن میکوشد مواضع کلیدی اقتصادرا که قبلا دردست انحصارت بیگانه بود، قبضه‌کند.درعین حال،محافل راست بورژوازی ازگسستن کامل باامپریالیسم بیم‌دارند؛ زیرا آنها درمبارزه علیه‌نیروهای‌دمکراتیک انقلابی‌کشورخود به‌حمایت‌وکمک امپریالیسم‌نیازمندند. آنهاهمچنین به‌حفظ و حتی گسترش روابط اقتصادی با انحصارات خارجی علاقه‌نشان میدهند.

دربسیاری ازکشورهای آسیا وآفریقا، بورژوازی، به‌ویژه‌جناح چپ‌آن، ازگسترش بخش دولتی پشتیبانی میکند. زیرا این امر به‌او امکان میدهد سرمایه خارجی را ناتوان سازد وازمیان بردارد، مواضع خاص خودرا در اقتصاد استحکام بخشدوشرایط لازم‌رابرای گسترش مؤسسات بزرگ سرمایه داری فراهم آورد.

بورژوازی‌ملی‌درزمینهٔ حل‌مسأله کشاورزی‌نیز رفتار منطقی ندارد. ازیک سوبه‌اجرای اصلاحات‌ارضی وزدودن مناسبات فئودالی و نیمهٔ فئودالی درکشاورزی که مانع از رشد نیروهای مولده در شهرها و روستاها است، علاقه دارد.ازسوی دیگر، بخش مهمی از بورژوازی باملاکیت بزرگ ارضی دارای پیوندهایی‌است وغالباً با بالاترین قشرهای فئودالی خویشاوند‌است. اودر مبارزه علیه نیروهای دموکراتیک انقلابی، اشرافیت فئودالی‌وقبیله‌ای را تکیه‌گاه‌خود میداند. ازاین‌رو، بورژوازی، به ویژه جناح راست آن، ازنابودی کامل مالکیت ارضی فئودالی بیم دارد.اوکه‌قادربه اجرای‌اصلاحات بنیادی ارضی نیست، تنها به این اکتفاء میکند که قدرت مالکان ارضی ونیز حدود مالکیت ارضی را بمیزان معینی محدود نماید.

بورژوازی به رشد صنعتی کشور علاقمند است. اما دراین جا نیز تردیدهای خود را نمایان میسازد. اوکه به‌انباشت‌سرمایه‌ها برای رشد اقتصاد ملی‌تمایل‌نشان میدهد، میکوشد از راه تحکیم استثمارتوده‌های مردم به‌این‌هدف نایل آید. با اینهمه، کاهش سهم توده‌های مردم دردرآمد ملی که قبلا ناچیز بود، نمیتواند به رشد شتابان صنعت ملی یاری رساند. بدیهی است، راه دیگری برای یافتن سرمایه‌های لازم جهت رشد صنعت وجود دارد و آن محدود نمودن سودها و مصرف طبقاتی طفیلی‌است. اما طبیعتاً بورژوازی نمی‌تواند از این راه مددگیرد. بالاخره،بخش مهمی ازبورژوازی ازسرمایه‌گزاری درمؤسسات بزرگ صنعتی‌که ساختمان آن مستلزم زمان است،طفره میرود.اوترجیح میدهد،از عملیات تجارتی، مالی وسوداگری منافع خود را تأمین نماید. روشن است‌که یک چنین سیاستی نمی‌تواند پیشرفت سریع اقتصاد را تضمین نماید.

بورژوازی‌برای‌بثمررساندن وظایف نوزایی (رنسانس) ملی آماده است ازشور توده‌های مردم که براثرکسب استقلال‌برانگیخته شده‌اند، استفاده نماید. امادرعین حال اوهرگز تن به‌این نخواهد داد، عناصر دموکراتیک‌که‌بیانگر منافع خلق‌اند به‌سمت قدرت راه یابند. او باهشارکت فعال توده‌ها درساختمان ملی مخالفت میکند، چون میداند این امر ناگزیر نفوذ سیاسی آنسان را استحکام خواهدبخشید وتجربهٔ‌شان‌را غنی خواهد ساخت و آنسان را به‌نیروها وامکانات‌شان بااورمند خواهدساخت.ازاین‌رو، بورژوازی، مخصوصاً جناح راست‌آن، سیاست دمکراسی‌محدودرا موردعمل‌قرار می‌دهد وبافعالیت‌احزاب‌وسازمان های ترقیخواه مخالفت می‌کند. وانگهی، نیروهای راست بمنظور تضعیف نیروهای دموکراتیک به سازماندهی دارودسته‌های معینی می‌پردازند، هدف آنها قبل از هرچیز سرکوب پیشاهنگان طبقهٔ کارگر است.

بورژوازی در مسأله بهبود وضع‌مادی‌زحمتکشان‌سیاست‌متضادی را دنبال‌می‌کند. اوبه‌توسعهٔ بازار داخلی وبنابر این افزایش‌مصرف توده‌های مردم علاقمند است. باوجود این ، عطش فراوان بورژوازی سود اورا به تقویت استثمار مردم وبائین آوردن‌سطح زندگی وی برمی‌انگیزد.

در برخی کشورهای رهایی یافته،اکثریت دهقانان وگاه‌حتی بخش مهمی از طبقهٔ کارگر از بورژوازی‌حاکم‌پشتیبانی می‌کنند. بااینهمه، راه رشد سرمایه‌داری موجب تشدید مبارزهٔ طبقاتی می‌شود. افزایش آگاهی قشرهای وسیع مردم درجریان تشدیدتضاد های طبقاتی به‌آنهایاری‌می‌رساند که خودرا از خیالات واهی‌نسبت به‌بورژوازی ملی‌وارهانند. از این‌رو، بورژوازی ملی‌که می‌خواهد توده‌ها را زیر نفوذ خود نگاهدارد، تاخت‌وتازایدئولوژیکی وسیاسی‌خوددرا شدت‌می‌دهد،درحفظ خیالپردازی‌های‌دمکراتیک‌مآبانه تلاش می‌ورزد وخود را به مثابهٔ یگانه نمایشگر منافع ملی وتنها رهبر مردم وانمود می‌سازد.

درکشورهای آسیا وآفریقا، ناسیونالیسم بنابرمضمون سیاسی خود زمانی‌پیشرو است‌که‌یگانگی ملت را در جریان مبارزه علیه امپریالیسم و کوشش در احیاء نئوکلونیالیسم هدف خود قرار دهد. البته‌درحال‌حاضر، بورژوازی، بویژه جناح راست‌آن، همواره‌از ناسیونالیسم‌برای‌تحکیم‌فرمانروائی طبقاتی خود و مبارزه علیه طبقهٔ کارگر واید‌ئولوژی‌انقلابی‌وی‌سود می‌جوید. بنابراین، پیشاهنگان طبقهٔ کارگر از مبارزهٔ بورژوازی ملت ستمدیده علیه ستم استعماری حمایت‌کرده وباجناح‌های‌ارتجاعی ناسیونالیسم بورژوایی مصممانه مقابله می‌کنند.

بورژوازی پس از بقدرت رسیدن حفظ‌یگانگی ملی‌واندیشهٔ «آشتی طبقاتی»راکه به‌ادعای‌وی برای‌اجرای‌وظایف‌فوری‌ساختمان اقتصادی ضروری است ، موعظه می‌کند. اوبرای‌فشار واردآوردن به‌زحمتکشان‌ودرجای نخست‌طبقهٔ کارگر بمنظور عدول از مبارزهٔ طبقاتی، اندیشه‌های ناسیونالیسم را بخدمت می‌گیرد. ناسیونالیسم درکشورهای رهایی یافته بمقیاس گسترش یافتن‌رونداتقلابی، تشدید طبقه‌بندی طبقاتی وحادشدن‌تضاد های طبقاتی همواره بیشترخصلت ضد دموکراتیک‌کسب می‌کند و جهت‌گیری ضد امپریالیستی آن بیش از پیش تضعیف می‌شود . ناسیونالیسم بتدریج به‌ابزارتجزیه نیروهای‌انقلابی تغییرشکل‌می‌یابد. در شرایط ویژه ناسیونالیسم می‌تواندموجب پدیدآمدن‌شووینیسم گردد. آرمان‌پردازان شووینیسم برتری‌برخی ملت‌هاو نفرت و کینه نسبت به‌سایر خلق‌ها را موعظه می‌کنند.

باتوجه به این مسایل است که خصلت دوگانهٔ ناسیونالیسم ملت‌های ستمدیده همواره‌دراسناد احزاب پیشرو مورد تأکید قرار می‌گیرد : «ناسیونالیسم ملت ستمدیده شامل مضمون کلی دموکراتیک علیه زور وستم است. پیشاهنگان طبقهٔ کارگر به این ناسیونالیسم تکیه‌می‌کنند. وآن را به مثابهٔ امری‌که از حیث تاریخی تا مرحلهٔ معینی توجیه‌شدنی‌است،درنظر می‌گیرند. این ناسیونالیسم در تمایل خلق های ستمدیده به رهایی از یوغ امپریالیستی و تحقق استقلال و نوزایی ملی‌شان چهره می‌نماید . البته ناسیونالیسم ملت ستمدیده شامل جنبهٔ دیگری نیزهست،یعنی ایدئولوژی ومنافع قشر فوقانی استثمارگران مرتجع را بیان می‌کند» .[1]

امپریالیست‌ها می‌کوشند از ناسیونالیسم‌بورژوایی‌درکشورهای آسیا وافریقا بهره‌برداری‌نمایند. «امپریالیسم دردرون‌کشورهای در راه رشداختلافات رادامن‌می‌زندو با برانگیختن‌ناسیونالیسم‌ارتجاعی بذر نفاق در میان‌آنها می‌پاشد»[2]

تاکتیک احزاب پیشرو در برابر بورژوازی ملی

احزاب طبقهٔ کارگرمعتقدند که درمرحلهٔ کنونی‌تحول‌تاریخی، امکانات ترقیخواهانهٔ بورژوازی به عنوان طبقه هنوز کاملا فرو نخشکیده، بخش بزرگی از بورژوازی هنوز بطور عینی خود را در مبارزهٔ ضد امپریالیستی و ضدفئودالی‌ذینفع‌می‌داند. بنابراین شرکت‌بورژوازی در جنبش‌انقلابی ودرجبههٔ وسیع‌ملی‌ضدامپریالیستی امر ممکنی است.

تعیین درست جا و نقش بورژوازی در جبههٔ واحد دموکراتیک ملی برای تدارک تاکتیک دربرابر بورژوازی‌اهمیت دارد. علاوه براین، احزاب طبقهٔ کارگر بورژوازی را در جهات مختلف‌یعنی ازحیث خصلت‌متضاد بورژوازی به عنوان طبقه، موضع گروهها و قشرهای مختلف آن‌که بنابر تفاوت درکل سرمایهٔ‌شان و قلمروکاربردآن (صنعت ، مالی، تجارت) گرایش‌های سیاسی وغیره مشخص‌می‌شود، مورد مطالعه قرار می‌دهند. احزاب طبقهٔ کارگر خط مشی سیاسی قابل انعطافی نه تنها در برابر مجموع بورژوازی بلکه دربرابر گروهها وقشرهای‌مختلف آن در پیش می‌گیرند.

احزاب برادر تصریح‌می‌کنند که پربهاءدادن به‌نقش بورژوازی ملی‌وامکانات ترقیخواهانهٔ وی‌خطا است. سوبژکتیویسم‌درارزیابی‌نقش بورژوازی در انقلاب رهایی بخش ملی خطردونوع‌اشتباهات‌تاکتیکی را در پی دارد. تلقی بورژوازی ملی تنهابعنوان نیروی ارتجاعی، بی‌آنکه رفتار این بورژوازی در برابر قشرهای مختلف آن‌متمایز می‌گردد، می‌تواند به اشتباهات سکتاریستی چپ‌گرایانه‌بیانجامد، مانند نا چیز شمردن نقش جبههٔ واحد با بورژوازی ملی ، محدود دانستن‌امکانات‌طبقهٔ‌کارگردرمبارزه برای وحدت همهٔ نیروهای ملی و افشای سیاست ارتجاعی بورژوازی راست برای توده‌ها. خطر چنین سیاستی جدا شدن پیشاهنگان‌طبقهٔ کارگروتحکیم‌مواضع‌نیروهای‌ارتجاعی بضرر منافع توده‌های خلق است.

به عکس، مبالغه در امکانات ترقیخواهانهٔ بورژوازی ملی و کم بهاء دادن به خصلت سازشکارانهٔ او می‌تواند به اشتباهات‌اپورتونیستی راست‌وتمایل به‌حفظ وحدت باوی بهر قیمت و حتی ببهای تسلیم در برابرمسایل اصولی بیانجامد. این گرایش معمولا در مرحلهٔ تشدید تضادها بین بورژوازی ملی و امپریالیسم، هنگامی‌که بورژوازی آماده برای همکاری‌باپرولتاریاست، نمایان می‌شود. چنین سیاستی این خطررا دربی‌دارد‌که جنبش کارگری وحزب وی خصلت طبقاتی‌اش رااز دست بدهد و به زائدهٔ بورژوازی بدل شود.

احزاب طبقهٔ‌کارگر سیاست امپریالیسم را نسبت‌به‌بورژوازی ملی مورد توجه قرارمی‌دهند. امپریالیسم‌می‌کوشدازگرایش‌های طبقاتی تنگ‌بینانه در سیاست بورژوازی سود جوید و برای جدا نمودن وی از مبارزهٔ ضد امپریالیستی او را به‌منافع خود گرایانه‌اش سوق دهد و او را در جهت‌مخالفت‌با نیروهای‌دمکراتیک براند.

رفتار احزاب طبقهٔ‌کارگردر برابر دولت‌های بورژوازی ملی همواره براساس ضرورت‌های‌رشد مستقل‌کشور به‌سود توده‌های‌زحمتکش تنظیم می‌گردد. آنها از هرنوع ابتکاراتی‌که‌این دولت‌هادر تضعیف مواضع امپریالیسم‌درعرصهٔ‌جهانی و در درون هرکشور بکارمی‌بندند، حمایت می‌کنند. آنها این‌دولت‌ها را بخاطر فعالیت‌شان در جهت دفاع‌ازمنافع ملی،علیه‌امپریالیسم وکلونیالیسم، بخاطر استقرار روابط دوستانه با کشورهای سوسیالیستی و غیره، رشدصنعت‌و تجارت‌ملی،زدودن‌بقایای‌فئودالیسم، توسعهٔ دموکراسی، اعتلای سطح زندگی توده‌ها و غیره‌مورد تأیید قرار می‌دهند.

احزاب‌طبقهٔ کارگر استقلال کلی دربارهٔ برنامه سیاسی و سازمانی را حفظ می‌کنند. پیشاهنگان طبقهٔ‌کارگر در بررسی مسایل کنکرت از بی‌تصمیمی‌وعدم قاطعیت‌محافل‌دولتی‌انتقادمی‌کنند، راه‌حل‌هایی بنیادی‌تر پیشنهاد می‌کنند و علیه‌کوشش‌های‌راست گرایانه درسیاست داخلی‌وخارجی به‌مقابله‌برمی‌خیزند. آنها باوسعت دادن جنبش دموکراتیک توده‌ای محافل قدرتمند بورژوازی ملی را وا می‌دارند‌که به‌سمت چپ گرایش پیداکنند.

پیشاهنگان‌طبقهٔ‌کارگردربرابر بورژوازی ملی تاکتیک **وحدت و مبارزه** رابه‌نفع توده‌های وسیع زحمتکش: دهقانان، دهقانان و قشرهای متوسط شهری دنبال می‌کنند. احزاب طبقهٔ‌کارگروظیفهٔ خودمی‌دانندازنوسانات‌بورژوازی جلوگیری نمایند، گرایش‌های ارتجاعی وی‌را خنثی سازند و عناصر ترقیخواه بورژوازی رابه خدمت مبارزهٔ ضد امپریالیستی و انقلاب درآورند.

زیرنویس‌ها:

1 . Programme du parti cemmuniste de l'umicn soviétique, pp.53–54.

2. Conférence internationale des partis communistes et ouvriers. Moscou 1969, p. 13.

دمکراتهای انقلابی

بقیه ازصفحه ۲

مصر تغییراتی در خط‌مشی خود نسبت به‌سرمایه‌های خارجی داد. دراین رابطه مطبوعات‌غربی‌اعلام کردندکه مصر «درهای خود را بروی سرمایه خارجی گشوده‌است» (نیویورک‌تایمز ، اول دسامبر ۱۹۷۲). در سال ۱۹۷۱ قانون جدیدی‌برای‌تشویق‌سرمایه‌گذاری خارجی طرح‌شد. اقدامات‌تازه‌ای درسال۱۹۷۳ برای‌جذب‌سرمایه‌گذاری‌خارجی‌درنظر گرفته‌شد.در طی‌مباحثات‌مجمع‌ملی‌مصردرباره این اقدامات‌وبرنامه‌ها، برخی‌از سخنرانان آنها را مغایر بااصول اساسی رشد مصر ارزیابی‌کردند. (نک. پروادا، ۱۵ مه۱۹۷۳.)

۶–درمصر، تصمیم‌گرفته شد سهم بخش خصوصی در برنامه ۵ ساله سوم افزایش یابد . درسال ۱۹۷۱ ، سهم بخش خصوصی در تولید صنعتی‌کشور به۸٪درابر ۵/۵٪ در سال ۱۹۷۰ رسید . سادات در یک سخنرانی در مجمع ملی‌مصر بتاریخ اکتبر ۱۹۷۵ گفت، مصر درحال‌حاضر «سیاست درهای‌باز» را دنبال می‌کند و به «دورانی‌که سوسیالیسم وارداتی بر کشور مسلط بود پایان داده می‌شود وکشور به‌سوسیالیسم عربی مصر برمبنای بخش‌های خصوصی ودولتی‌انتقال‌می‌یابد.» (ایزوستیا، ۲۰ اکتبر ۱۹۷۵.)

۷–نک. «گزارش حکومت انقلابی برمه به‌خلق درباره‌بودجه ۱۹۶۹/۷۰.» (به‌زبان‌برمه‌ای.)

ع. امینی نجفی

از تغزل تاحماسه دردومنظومه

دومنظومهٔ‌موجز «کوچك‌خان» و «صفرخان» یکی‌از «جعفرکوش آبادی» و دیگری از «حسین منزوی» به‌خوبی قابل‌مقایسه‌اند. منظومه‌ها ازنظرسبك و بیان‌هنری همانندیهای بسیار دارند. سرایندگان آن‌ها ورزیدگی خود را نشان داده‌اند وزبان شیوا و پخته‌ی هردونشان ازآشنایی با ادب پارسی دارد. هردو اثر در بستری‌کمابیش یگانه سرریز می‌شوند. نخستین، فراخوانی‌است حماسی به‌انقلاب، ودومی مستقیماً ازدل آن، وشاید همان‌که اولی خواسته، برخاسته است. و همین علقهٔ‌خویشاوندی آن‌دورامی‌سازد. موردتشابه‌دیگروجودعنصرمرکزی «قهرمان» در آنهاست‌که هردو، گرچه بندهای روزمرهٔ «شخصی» را می‌گسلند و به ابعاد نادر «اسطوره‌ای» دست می‌یابند، افرادی هستند موجود و تاریخی. اولی پیشوای رزمنده‌ای است که درروزگاری نه چندان دورپرچم یکی از جنبش های رهائی بخش زحمتکشان این دیاررا بردوش داشت، ودومی توده‌ای قهرمانی است‌که پس‌ازسی وسه‌سال زجر و شکنجه ازچنگال‌خونین رژیم سرنگون شدهٔ استبداد سربلند و سالم جست.

درنگاهی دقیق‌تروعمیق‌تر، درپس قرابتهای صوری سیاسی‌دو اثر، بیش از هرچیز غرابتهای ماهوی فلسفی واجتماعی آنها به چشم می‌خورد. جهان‌بینی وادراك فلسفی دوشاعر یکسان نیست،واز همین‌جاست‌که‌بیشترین‌دوگانگی‌ها برمی‌خیزد. جهان بینی هنرمند، نخست جانمایه‌ی اثر او را برمی‌گزیند وسپس برنقش ونگار وبافت زیبائی‌شناختی آن سایه می‌افکند. این یك را به تغزل می‌کشاند وآن دیگری‌را به‌حماسه سرایی، که هریك‌درادبیات‌ما ارج خودرا دارد ومنظور ازاین قیاس صرفادست‌یافتن به‌شناختی‌دقیق‌تر واصولی‌تر از هنرهر شاعراست و نیز بازشناسی ظرفیتهای بیکران شعرپارسی برای زورآزمایی در هرزمینه. جهان‌بینی‌شاعروبازتاب آن برهنراو، جزدرروند فعالیت هنری وی شناختنی نیست. ازاین روابن نوشته تنهادرحد بررسی تطبیقی‌دومنظومه‌باقی‌می‌ماندوبحث پیرامون‌دو شاعررافرومی‌گذارد.

جهان‌بینی:

ادراك فسلفی و اجتماعی هنرمند ازهستی ، بیشترین بهره را در خلاقیت هنری او دارد، وما در اینجا به‌مفهوم علمی آن‌نظرداریم که ازپایگاه وهمچنین دیدگاه طبقاتی هنرمند چشمه‌می‌گیرد. جهان‌بینی‌درنازکترین‌رگهای‌شعر جاری است وتمام‌قلمرو آن‌را به زیر نگین دارد. با وجوداین در بزنگاههائی پردهٔ ابهام وتخیل شاعرانه را می‌درد و چهره‌ای روشن‌تر وآشکارتر می‌نمایاند. اینجاست که می‌توان موضع‌گیری اجتماعی‌وسمت‌گیری‌سیاسی‌هنرمند را، که لاجرم‌در بندعلایق طبقاتی اوست، به‌روشنی دید. در منظومهٔ «کوچك‌خان» که فضائی‌آشکارا حماسی و دگرگونی سازدارد این نشانه‌ها آشکارتر است. بویژه آنکه شاعر با آوردن ترجیع‌بند «برخیز کوچك‌خان!» آگاهانه از شعر خود حربه‌ای برانگیزاننده وبسیجگر می‌سازد. اومی‌کوشد زمینهٔ مادی یك انقلاب اجتماعی دورانساز را به‌روشنی بیان‌کند ، ضرورت عینی آن‌راثابت کند، اهرمهای آن‌را برشمارد ودورنمای آن را تصویر کند. ودراین‌رهگذر از صریح‌ترین شعارهای سیاسی

را مطمئن ومغرور پیش‌می‌راند.

کوش‌آبادی «کوچك‌خان» را به‌دنیای دردمند ومنقلب ما می‌خواندواورا به‌تماشای‌نابرابریها ونارواییهای‌-هم‌گین‌غیرانسانی می‌برد.درحالیکه «زمین درچشمهای اشك‌آلودش شناور» است، بادلی خونین‌به‌غارت‌منابع‌ثروت‌خلقهای ستمدیده، جنگهای خانمانسوز ، نژادپرستی و سرکوب وحشیانهٔ مبارزات حق طلبانهٔ خلقها می‌نگرد،

دیدم بنادر را،
تاراج می‌کردند وکشتیهای سنگین بار،
بر آبهای سرد اقیانوس می‌راندند...
در انفجار بمب ونارنجك،
زنان گیسو برآشفته
باکودکان مضطرب افشرده در آغوش
بی‌خانمان، جنگل به‌جنگل پیش می‌رفتند.
دیدم سیاهان را
زیر نگاه‌سنگی تندیس آزادی
کشتار می‌کردند.

و آنگاه‌چشم‌اندازامیدبخش جنبشهای ضد امپریالیستی‌جهانی را که « یك‌یك مهره‌های پشت غول‌زخمگین» رادرهم فرمی‌ریزد. سپس با ترسیم طرحی‌دقیق‌تر از نابسامانیها، مستقیماً انسان را به‌قیام‌بر می‌انگیزد،

در شهر غمگینی که هدیه‌از برای مردم دلتنك
از کاخهای‌دوریا نزدیك،
هرروز درکیهان صدای‌بمب ونارنجك ،
پاشیدن خون برادرهایمان برخاك،
آوای زنجیر و صدای‌پای زندانیست
آدم چگونه می‌تواند دست روی دست بنشیند؟

با رودرونهادن«مردم‌دلتنك» با «کاخهای دور یانزدیك» بینش طبقاتی‌شاعر می‌شکفد. که درجای دیگر آکنده از نفرت وخشمی جوشان نسبت به نظام ستمگرانهٔ حاکم است ،

در شهرماهرسال
درهای وهوئی روزکودك‌را برای اغنیای شهر،
در باغهای کاغذیشان‌جشن می‌گیرند.
در شهر اما کودکان دیگری هستند
کزخون انگشتانشان گلهای قالی‌رنك می‌گیرد.
کز کارخانه با لباس‌مندرس،
چشمان حسرتبار
درشامگاهان ملال‌انگیز،
با دستمالی نان به‌سوی‌خانه می‌آیند.

شاعر سرسختانه به سود زحمتکشان موضع‌گرفته است ، اورهائی را می‌جوید و آن‌را در قیام قهرآمیز خلق‌می‌یابد. نخست دورنمای نوید بخش آن‌را چون رؤیائی دور تصویر می‌کند،

در دیدگانم کوهها چون مشتهای مردم‌عاصی‌تکان می‌خورد.
با انفجار تپه‌ها فریاد بر می‌خاست،
در دره‌های ازشقایق سرخ می‌پیچید، «آزادی!»...
برخیز وبا بوی خوش‌باروت آغوش‌باز کوهساران‌رامعطر کن.
و سرانجام با امیدواری ماسوله را در یاب کاین هنگام
در کوچه‌های خاکیش هر روز ،
فریادهای پتك و سندان دادخواهانند.
شکست‌محتوم دنیای کهن‌را در برابرشرایط نوین اجتماعی یادآوری می‌کنند،
اینك تمام شهر
دستاردود کوره‌ها برس،
دیوارهایش پرترکهای‌زوال اندیش...

و آمادگی عوامل ذهنی ، رسیدگی آگاهی‌طبقاتی راچونان زائیده‌ی‌آزمونهای رنجباردوران سیاه وسنگین‌کهن نوید می‌دهد . وچنان بی‌پرده که به‌نقل عبارات کلاسیك فلسفی می‌پردازد،

آن روزگاران، با گذشت سالیان بگذشت،
آن روزگارانی که چون افیون ،
اذهان مردم را
گرد ضریح نقره‌ای تخدیر می‌کردند ...
آن روزگارانی‌که دهقانان‌بر برخرمن گندم‌عرق‌می‌ریختند
وخانه ارباب،
بر زخمهای گرده‌هاشان‌رنك وبو می‌یافت.
امروز داردکارخانه با تلاشی گرم،
سکان شهر خسته را در دست می‌گیرد.

شاعر بر تأمین سرکردگی (هژمونی) طبقه کارگر تأکید می‌ورزد، وبر متحدین طبیعی‌آن انگشت می‌گذارد،

فریاد دهقانان
آزادی این‌دستهای مانده‌در زنجیر راازکاخهای‌شهرمی‌خواهد.

و پیام سیاسی خود را اعلام می‌کند،

هنگام بذر افشاندن فریاد
هنگام دعوت سوی فردائی درخشانست.

و برای تأکید بر ضرورت اتحاد، مستقیماً یك شعار سیاسی معروف را نقل می‌کند،

از بهر به‌روزی‌تمام رنجبرها را
کز قلهٔ بازوی نیرومندشان
هر روز،
خورشید سرخ زندگی سر می‌زند مغرور،
همگام‌گردانیم.

آخرین مصرع منظومه به شکلی کنایی بیانگر این اندیشه است‌که شاعر به هدف بسیجگری خود رسیده است،

در ماکسی فریادهای خشم بر می‌داشت...

ازآنچه برشمردیم چنین بر می‌آیدکه کوش آبادی به یك ادبیات متعهدگرایشمند نظرداردو در این رهگذرچه بسا ازشکستن کل هماهنك اثر نیز باك ندارد. با این وجودمنظومهٔ«کوچك‌خان» با نمودارهای آشنای یك اثر سوسیالیستی‌مترقی،ازآینده‌نگری تهی است. شاعردرعین‌برافروختن ازتضادهای‌آشتی ناپذیر ونافرجام امروز ، بر آیند همگون فردای فرخنده‌ی آن را، چنانکه باید نمی‌بیند.

بر خلاف **کوشش‌آبادی** که آگاهانه جهان بینی فلسفی خود راچونان حربه‌ای‌طبقاتی‌فراچنگ می‌گیرد و حتی بدان می‌بالد ، **منزوی** از برخورد ایدئولوژیك پرهیز می‌کند. او در متن منظومه و نیز در مقدمه‌ای که برآن نگاشته، آشکارا از موضع گیری ایدئولوژیك‌می‌گریزد. اما آیا با این تلاشها جهان بینی او پنهان‌می‌ماند؟ به‌هیچوجه‌برعکس، دقیقاازهمین پرهیزهاوگریزهاست که برجسته ترین‌ذروه‌های جهان بینی ــ باز هم طبقاتی ــ هنرمند چهره می‌نماید.

منظومهٔ «صفرخان» متأثراز انقلاب دموکراتیك خلق ایران علیه رژیم استبدادی است. انقلابی که در برابرهدفهای دموکراتیك وتمام خلقی آن، ستیزهای طبقاتی درون خلقی رنگ می‌بازد. شوق آزادی‌ضرب‌آهنگ‌منظومه‌راتنظیم می‌کند. شاعر مستقیما به‌شیوه‌های ننگین پلیسی حکومت ترور و خفقان‌می‌پردازد.سرکوب‌ددمنشانهٔ سلطنتی را با تصویر نگاری هنرمندانه افشا می‌کندوبی‌حاصلی وناپایداری‌آن رادربرابرموجکوب پی‌گیرآزادیخواهی‌وتسلیم‌ناپذیری نوید می‌دهد.شاعر زندان سیاه ستم شاهی را به‌عنوان نماد گویای حاکمیت استبداد برمی‌گزیند، وبر صلابت پولادین رزمندگان در برابر شکنجه های بهیمی انگشت می‌گذارد،

بگو، شلاقهای سیمی‌سنگین
به روز توچه‌آوردند؟
چه‌ها زنجیرها
با بازوان خسته‌ات‌کردند؟

شاعر با بیانی شیوا ورسا از شکنجه‌های تن و جان فرزندان بندی خلق سخن می‌گوید. از ضربه‌هائی‌که پیکر دلاور زندانی را می‌گداخت، و نا استواری و خیانت نا رفیقانی‌که جان‌آزاداو را می‌آزرد،

حکایت‌کن، بگو
از پله‌های پیچ در پیچی
که تاعه‌ق‌جهنم‌راهیت‌می‌کرد
ونیز از نردبان‌های‌یهودائی
که بالامی‌کشیدت
تا صلیب درد.

شاعرفضای عمومی زندان‌را تصویرمی‌کند و با تداعی مفهوم سرافکندگی، بلافاصله بر نیروی مقاومت زندانی‌تأکید می‌کند ،

بگو ازسقف‌کوتاهی
که پیوسته سرت را خم‌نگه می‌داشت
واز نیروی بی‌مرگی
که «نه» می‌گفت وگستاخانه
قامت درتو می‌افراشت.

بیان هنرمندانه‌ی شعر دربارهٔ ایستادگی دلاورانهٔ زندانیان در برابر شکنجه‌های حیوانی‌جلادان ساواك تکان دهنده است،

ازآن مردان‌که میزسرخ را
طاقت می‌آوردند
ولی هرگز لب از لب وانمی‌کردند ...
بگو با من درآن سردابه‌های تنك، با اینان
چه‌ها کردند دژخیمان؟

همین‌جاست‌که شاعر با لحنی دردمندوکنایی‌ازشهادت قهرمانانهٔ «خسروگلسرخی» یاد می‌کند،

گل‌سرخی که‌درباغ‌بزرك‌شهر
دیدندش
وبا زنجیر تاگندابهای‌خود
کشیدندش...

دربخش دوم منظومه شاعرو وقایعنامهٔ مبارزات خلق رامرور می‌کند. رویدادهائی‌که از چشم وبیش‌ازهمه بر«حماسهٔ سیاهکل» انگشت می‌گذارد.

چه خون‌هائی‌که ازجنگل
به سوی جلگه جاری شد
وچه تصویرهائی‌روی دیوار
بزرگ شهرچسباندند
و چه پاداش‌هائی وعده با
انبوه سگهای شکاری شد.

در اینجا بیان شاعر رنگی حماسی‌ولحنی رزم‌جویانه دارد،

برادرهای‌تو، خواب‌خیابان
را برآشفتند
نسیمی‌خواب را از کوچه‌ها تاراند
و درها ودریچه‌ها
پس ازخوابی گران، صبح مبارك را
سلامی‌آتشین‌گفتند.

آنگاه ته مزه‌ی تلخی به زبان شاعرمی‌دود. تغزل‌اندوهبار ویأس‌آلود شاعر ره بازمی‌کند،

...حکومت‌کرده وماندند و تاراندند
انبوه دلیران را
نبودی تا ببینی با چه رنگ و
با چه نیرنگی
پریشیدند موشان،
جمع شیران را.

وبازهمچنان ازجانبازی و فداکاری صادقانهٔ فرزندان خلق سخن‌می‌راند،

صفرخان گوش کن تا از
پسرهائی بگویم من
که پیشاپیش جان عاشق
خود را
به فردا و به صبح صادقش
تسلیم می‌کردند

واین‌ستایش پاك وبی‌آلایش ادامه می‌یابد بی‌آنکه شاعر یك دم بر مشی مسلحانه و مبارزات فردی‌درنك‌کند.همین‌یکسونگری شاعراست‌که وی را به داوریهای نادرست دربارهٔ مبارزات چنددههٔ اخیرخلق ما می‌کشاند. او بر نیروهای بالنده‌ی عینی‌جامعه، بر آنهمه سنتهای انقلابی‌پی‌گیر، بر شکل‌بندیهای طبقاتی تعیین کننده‌ی جامعهٔ ما، بر مبارزات طولانی‌صنفی وسیاسی کارگران و زحمتکشان وتلاشهای‌کندوپنهان اما آینده‌آفرین و دورانساز، چشم می‌بندد. در بخشی‌دیگر نیز که شاعر از « فریادهای سالهای دور» یادمی‌کند، نه به جریانهای متحول‌اجتماعی‌که به قهرمانان خیره می‌شود. این افسون جذاب فردیت است که او را شیفته می‌کند.

تنها انقلاب است‌که نیروی تاریخ‌ساز جمع را با تمام توش و توان بیکران‌سازنده‌اش دربرابر دیدگان ناباورهنرمند به نمایش می‌گذارد.

شعر و شاعر ره به دریای شگرف خلق می‌جویند،

صفرخان شعرمن هم‌کوسه‌ای درخیل این‌سیل‌است
که اینسان می‌خروشد ازتو وبا تو
وبیم‌فصل‌می‌چرخاندش‌همراه توهرسو
وبوی وصل می‌پرساندش‌هر دم‌که دریا کو؟

«سیل دریاخواه» بندپیشین شعر به دریا می‌پیوندد وجاودانه می‌گردد.

شاعر با ایمان به پیروزی انقلاب، قهرمانش‌را به خیابانها، میعادگاه همیشهٔ مردم ، فرا

...توازیکسو من‌ازیك سو
به غوغای خیابانها درآئیم
وبیکدیگر بپیوندیم
که روزواقعه نزدیك‌نزدیك است
و روز واقعه روزی است
که روزخصم
چون شبهای دوزخ
شوم و تاریك‌است.

قهرمان پروری:

درحالیکه «قهرمان» عنصر مرکزی و محور ساختاری دو منظومهٔ«کوچك‌خان» و«صفرخان» است، هیچك از دومنظومه، به‌رغم موجودیت و عینیت تاریخی دو قهرمان، درپیله‌ی تنك قهرمان‌سازی وفردپرستی فرونمی‌مانند. قهرمانها بیش ازهرچیز به‌عنوان والاترین آرمانهای اجتماعی زمانه‌ای مشخص می‌درخشند. قهرمان در هر منظومه به شیوه‌ای ، فردیت مطلق و متافیزیکی خود را می‌شکند ، با مردم درمی‌آمیزد و «جمعی» می‌شود. پاسخی درخور ودیالکتیکی به‌گزافه‌های ایدآلیستی «فرد گرایی» پایان می‌بخشد. هنرمند معاصر از قهرمان آرمانی خود مسئولیتهائی مشخص و «تاریخی» می‌طلبد .

در منظومهٔ «کوچك خان» شاعر، ازآن‌سردارجنگلی، قهرمان یکسره متفاوتی می‌تراشد که شایستهٔ رهبری یك انقلاب دموکراتیك نوین است . شاعر نخست او را از تمام‌آلایش‌های ذهنی و طبقاتی می‌پالاید و سپس رسالتهای اجتماعی مشخصی در برابرش می‌نهد ،

شلاقی‌ازتوفان به‌کف‌بگرفته می‌آئی ،
تافقر سبزی راکه چونان
کوه سنگین است ،
از بالهای گردآلودش براندازی...

ستایشهای شاعرانهٔ هنرمند ریشه‌درجهان بینی‌مردمی‌اودارد ؛

خورجین اسبت پرزنان شیر
مال مهربانی بود .

شاعر «کوچك خان» را به دیدهٔ رهبری تیزبین،دلیر ومردم دوست می‌نگرد،اما بهیچوجه‌نقش قاطع وحیاتی مبارزات خودجوش توده‌ها را از یاد نمی‌برد. این اندیشه‌ها بارها درمنظومه تکرار می‌شود ؛

برخیز و با مردان عاصی
همصدا می‌باش...
برخیز وبا این خلق همدم باش...

ونقش پیشاهنگ انقلابی به درستی ترسیم شده است؛

برخیز وبامردان،
از روستاهای غبارآلود،
ازکارخانه، این دژ فولاد،
سر ریزکن‌درکوچه‌های‌سرد،
یاریگر دلهای‌عاشق باش .

نکتهٔ ظریف‌دیگر درترجیح بند «برخیزکوچك خان!» نهفته است. شاعر به‌عمد خود قهرمان‌را به‌سایه می‌افکند تا بدلهای واقعی اورا برجسته‌کند. ازهمین‌دیدگاه است‌که هدف بسیج گری و تهییجی شاعر به‌کمال می‌رسد . شاعر رو به‌میلیونها انسان عادی وقهرمان «کوچکی» دارد که هریك در گوشه‌ای ازاین فلات سربه‌کارخود دارند.

درمنظومهٔ«صفرخان»قهرمان به‌شیوه‌ای دیگر در جمع مستحیل می‌گردد. دراینجا شاعر درتاریخ مبارزات رهائی‌بخش مردم به‌عامل خلقی «مقاومت» نقشی برجسته بخشیده ، و «صفرخان» را تبلور اسطوره‌ای‌این کیمیای عافیت‌بخش گردانده‌است. اسطورهٔ«صفرخان»

بقیه در صفحه بعد

بقیه ازصفحه قبل

از برخورد دو بردار حقیقی شکل گرفته است، پایداری و مقاومت تاریخی یك خلق، وثبات و نستوهی واقعی یك مرد. چنین است که خلق اسطوره می‌آفریند، و این اسطوره سراسر متعلق به خلق است. و بدینسان است که آن مرد دیگر فقط «صفر قهرمانی» نیست، او درعین حال اسطوره‌ی ارجمند شعر «حسین منزوی» است، «صفر خان» است. شاعر از قهرمانش «مقاومت» می‌طلبد. این همان پاره‌ی خلقی، و بعد اسطوره‌ای اوست.

سبك:

سبك سرایش دو منظومهٔ «کوچك خان» و «صفرخان» در دومقوله فضاپردازی شاعرانه و زبان شعری قابل بررسی است.

در زمینه‌ی فضا پردازی، دو منظومه از نظر تصویر نگاری عاطفی و نگارآفرینی حسی به ارزشهای والا وستایش انگیزی دست یافته‌اند. درمنظومهٔ «کوچك خان» نگاه «وحدت وجودی» شاعر قابل تامل است. شاعر محیط پیرامون ـ شامل طبیعت و زندگی اجتماعی ـ را دست‌آموز خویش می‌سازد ومنطق شعری خودرا در آن جاری می‌کند. شاعر دراینجا دقیقاً خداوند کوچکی است که جهان را ازنو، واین بار برپایه‌ی جهان بینی حماسی خود باز می‌آفریند. در اینجا او وامدار «پابلو نرودا» است. نرودا این افسون آفرینش شاعرانه را چنین بیان می‌کند:

من ذهنی دارم
که اشیاء را درهم می‌ریزد،
یکی می‌کند. می‌آفریند،
در هم می‌آمیزد، برهنه می‌کند....

نیما درشعر پارسی با آن همبستگی جانانه باطبیعت به اوج انسانی گردانیدن محیط دست یافته است. اشعار «ماخ اولا»، «آقاتوکا»، «طوفان» و... هریك نمونه‌ای برجسته در این زمینه است. در «کوچك خان» شاعر به هرنگاه گوشه‌ی ساده‌ای از طبیعت را زنده می‌کند. اشیاء در پرتو نگاهش جان می‌گیرند و نمودی بدیع وشگفت می‌یابند:

ماسوله بارنگین کتلهای
درختانش عزادار است.
ماسوله باچشم هزاران سنك
میگرید.
ماسوله چون فریاد سبزی
درگلوی دره‌ها اینك گره خورده
است.
ماسوله همچون مادر پیری
به‌گاه مرك فرزندش،
برشانه‌های کوه افشان کرده
گیسوی سپید آبشاران را.
درشیون بادی که میآید،
رخسار را با ناخن صدها
هزاران شاخه می‌خاید...
زمین و زمان، جانداروبی‌جان درسوك شهیدان داغدارند
وهم‌پیمان، سوگند انتقام خورده
داد میخواهند. چشم اندازی
اسطوره‌ای دربرابر دیدگان
خواننده شکل میگیرد. نگاه
مسیحایی شاعر به‌او هیبتی خداوار
میبخشد:

درزیرپامان تپه‌های سرخ
پیراهن،
اندامشان را تاب‌میدادند.
درچشمهای چشمه‌هاخورشید
چونان لکه‌ای خون بود.
ازدیدگان سنگهای دره‌خون
میریخت...

درکنار تعابیرشاعرانه‌ای‌چون «گوی‌زمین‌زیرسم‌اسب‌شقاوت‌بود» یا «ازتپه‌ها فریادهای‌سبز برمی‌خاست،» در منظومه «کوچك‌خان».

تعابیر تکراری و دستمالی شده‌ای چون «چشمهٔ جوشنده»، «شعلهٔ فریاد»، و «شاهراه روشن فردا» نیز به‌چشم میخورد. بخشش بی‌حساب استعاره‌های انتزاعی و خام، چه‌بسا شعر را ازآن جولان بلند پروازانه به‌زیر میکشد:

آن چشمهٔ اندیشهٔ حیدرعمو اوغلی،
زاینده‌تر ازپیش
باماهیانی سرخ
باسینه‌ای مدام رویا روی
دشمنها سپرکرده
برپهنهٔ تاریخ،
همواره جوشانست.

درمنظومهٔ «صفرخان» شاعر سیاهچالهای سالهای اختناق را پیش‌چشم میکشاند. تصویرنگاری بدیع‌او ازنمادگرایی رنگ‌پریده ومعناباخته‌ی مرسوم بدوراست:

صفرخان! آسمانت سالهای
سال کوچك بود.
صفرخان! آسمان کوچکت
عمری مشبك بود
برای‌من‌بگوازآسمان‌بی‌افق،
بی‌غرب وبی‌شرقت
گه‌گاهی‌یك ستاره‌پهنه‌اش‌را
پاك‌میپوشاند.
وگاهی یك‌پرنده در تمامش
بال می‌افشاند.

شاعر بادلی بیدار وخونبار به جانبازیهای حماسی خلق مینگرد وپرده‌ی پرنگار آن را دربرابر چشمان ما میگشاید:

ندیدی فوج مردان را
که بارخت شهادت برتن و
آواز حق برلب
به‌میدان آمدند وبا صدای
تیر رقصیدند
وانبوه زنان رازیرچادرها
که چون ماه تمام شب‌به‌خود
پیچیده‌ای بودند
که‌پیش از تافتن
درخون‌ودر خوناب‌غلطیدند
وخیل‌کودکان شیرخواری را
که جای شیر ازنوك مسلسل
تیر نوشیدند.

هیچ‌بیانی جز این بازگوی عظمت حماسی جنون آسای «ژاله» نیست.

زبان دو منظومهٔ «کوچك خان» و «صفرخان» درعین‌سادگی، شیوا وشیرین است.

روانی‌کمیاب ابیات‌بازیبایی به‌گوش مینشیند. وزن منظومه‌ها بیش ازآنکه هجائی باشد، آوایی است. واین باشیوه‌ی خطابی آنها همساز است، چرا که دومنظومه درواقع دوتك گفتار بلند هستند که به‌روش تداعی درونی به‌معنی ره بازمیکنند. «کوچك‌خان» جدا از من شاعر، یك راوی‌اسطوره‌ای دارد که شاعر را الهام میبخشد:

آن پیرمرد قهوه‌چی لبخند
تلخی زد،
انگشتهای‌پینه‌دارش‌را میان
برفهای گیسوانش برد،
آهی‌کشید و سوی لشکرگاه
ماتش زد...

این‌را وی یانقال، به‌شیوه‌ی «عمونوروز» **کسرایی**، جدا از پشتوانه‌ی فرهنگی دیرینه‌اش در **شاهنامه**، تداعی‌گر «پیرتاریخ» است.

درمنظومهٔ «صفرخان» شاعر باقهرمان خسته‌اش به درد دل مینشیند. لحن شاعر، نوای آشنا ولبریزازشوق‌دلداده‌ای‌است که‌پس از انتظاری فرساینده به دیدار عزیز هجران زده‌اش رسیده است. تعابیر شاعرانه‌ای که دراین نخستین‌دیدار به‌لبان شاعرمیآید، برانگیخته ازمفاهیم استعاری، در پی‌ریزی ساختار سنجیده‌ی شعر ارزشی شایان دارد:

صفرخان، مرد سی پائیز
پیوسته!
یا، صفرخان، کهنه تقویم
اسارت!
پاره پاره دفتر زندان!

منظومه‌های «کوچك‌خان» و «صفرخان» دریچه‌های، گرم متفاوتی است، گشوده به چشم اندازی رفیع‌وانسانی، شعرضرورت. شعر ارجمندی که واقعیت امروز را به‌سود فردای‌آرمانی بشرفرو میگذارد. شعر انسانهایی که در پویش وزایش پیوسته‌ی آینده، با تلاشهای‌تب‌آلودوخستگی‌ناپذیر خود همدم وهمراهند.

جعفر کوش‌آبادی

ایران

ایرانم
دریای خزرگرفته‌ام بردوش
عمان را
من دوخته‌ام به‌چین دامانم

گرسفرهٔ سینه واکنم‌بینی
شالودهٔ قصه‌ام همه‌غصه است
شاهانم
خودکامه
غارتگر
آدمکش
بااینهمه درهجوم اسکندر
یاتخم وتبارکافر چنگیز
درداکه دلم شقایق خون‌شد
بارفتن سالها شهیدانم
افزون شد وازشماره بیرون شد

زان‌پس‌دیگرچوسوگوارانم
درسینهٔ سنگهای‌کوهستان
بغضم ترکید وچشمه‌گریبدم
بانی‌لبك حزین چوپانان
درخلوت دشت وکوه نالیدم
پربرك‌ترین‌گل تفکر را
فکرم‌بایدبه‌شاخه‌اش میداشت
میخواستم وتلاش‌هم‌کردم
خودکامگی ستمگران نگذاشت

برچنگم
بازخمهٔ واژه شاعری خوش ذوق
ازروی صفای دل اگر میزد
جزشیون وناله‌های حزنالود
درواژه نمی‌نشست آهنگم
بشنو بشنو به‌زخمهٔ چنگم
آهنگم
آهنك دلی که درقفس خون شد
درکوچه گلوله‌خورد وگلگون شد

اما بنگر که خلق زحمتکش
زین پهنه‌چگونه گل‌شکوفاند
بنگر که‌چگونه ازتن خشکم
بس‌شاخه وبرگ‌تازه رویاند

آری اگرم دسیسه دشمن
فرصت بدهد نگاه‌کن‌زین‌پس
آبادم
آزادم
بادام بنی‌شکوفه بارانم

دیگر به‌کسی نمی‌کنم تمکین
جزکام ستمکشان دامانم
ازمن‌کامی نمی‌شود شیرین

ای دشمن
زین پهنه بساط تفرقه برچین
گرترکم
یاترکمن وبلوچم وکردم
دروحدت‌گونه گونه‌ام بنگر
رنگینم وسرزمین ایرانم

خرداد ۱۳۵۸

امپریالیسم....

بقیه ازصفحه ۱

امروز هشتاد و هفت دولت و سازمان میهن پرست در جنبش شرکت دارند، این رشد عمدتا به سبب پیوستن دولت‌هایی است که بتازگی خود را از زیر یوغ سلطه استعماری آزاد ساخته‌اند. این‌نکته عملا درمورد تمام دولت‌های تازه به استقلال رسیده آفریقا صدق‌می‌کند، اعضاءجدید جنبش عبارتند از جمهوری‌جیبوتی و سازمان خلق آفریقای جنوب غربی (سواپو)، تنها نماینده قانونی خلق نامیبیا که برای استقلال کشور خود می‌رزمد. اگر اوضاع کنونی جهان را با زمانی که جنبش غیر متعهدها شکل گرفت مقایسه کنیم، می‌بینیم که پویش همزیستی مسالمت آمیز میان دولت‌هایی که نظام‌های اجتماعی متفاوتی دارند بطور مداوم پیش رفته، وخصیصه برجسته روزگار ما را تشکیل می‌دهد. اخیرا، پرزیدنت سامورا ماشل رئیس جمهور موزامبیك بدرستی خاطرنشان ساخت که پیشرفت‌هایی که تا این زمان بدست آورده‌ایم به سبب وحدتی بوده که‌در طی این سالها با استواری آنرا حفظ کرده‌ایم و نیز درك روشن این واقعیت که امپریالیسم دشمن اصلی ماست.

ما کوبایی‌ها، بنا به تجربه خود از نیروی همبستگی کشورهای غیر متعهد آگاهیم، این کشورها اغلب صدای خود را بلند کرده و پایان دادن به محاصره اقتصادی را که ازجانب امپریالیسم ایالات متحده بر ما تحمیل شده طلب کرده‌اند و از حقوق ما برای بازپس گرفتن گوانتانامو، بخشی از خاك کوبا که ایالات متحده بطور غیر قانونی اشغال کرده، دفاع کرده‌اند.

در تمام این سال‌ها جنبش غیر متعهدها از پشتیبانی و کمك تمام نیروهای ترقی‌خواه و دموکراتیك، پیش از همه کشورهای سوسیالیستی، برخوردار بوده است. درنشست‌مابوتو، که‌مسایل آفریقای غربی و جنوب غربی مورد بحث قرار گرفت، مایکبار دیگر از اهمیت این پشتیبانی برای جنبش ما، برای پیروزی در مبارزه ضد امپریالیستی، سخن گفتیم.

هدف‌های اصلی جنبش غیر متعهدها چیست؟

جنبش ما از آغاز مهمترین هدف خود را مبارزه با امپریالیسم، استعمار و استعمارنو، وتمامی اشکال ستم، مبارزه برای تشنج‌زدایی و دستیابی به‌صلح پایدار جهانی تعیین کرد. در سالهای‌گذشته جنبش‌غیرمتعهدها به یك نیروی مهم سیاسی تبدیل شد و بنوبه‌ی خود تاثیر مثبتی بر اوضاع جهان داشت وتوانست برخی مسایل بغرنج را حل کند. جنبش غیر متعهدها با مبارزات ایدئولوژیك نیز بیگانه نبود، چرا که ما گیاهخواران عرصه‌سیاست نیستیم (اشاره به بی‌خاصیت نبودن جنبش است. ـ م.) اما، هیچ نیرویی نتوانست ما را از مسیری که وظایف اصلی ماآنرا معین کرده بود منحرف کند.

بر درفش ما شعارهایی نقش بسته که مورد پشتیبانی گسترده خلق‌هایی است که باستم نژادی، تبعیض، آپارتهید، و در راه برقراری یك نظام اقتصادی‌جدید وعادلانه در جهان که به توسعه موثرتر دولت‌هایی که تازه به استقلال رسیده یاری رساند، مبارزه می‌کنند. امپریالیسم پیوسته می‌کوشد این هدف‌های جنبش ما را بدنام کند و ازطریق عمال خود بارها کوشیده است وحدت جنبش ما را با دست‌زدن به مانورها و تهمت‌های گوناگون ازبین ببرد ـ امپریالیسم دربسیاری موارد سعی کرده است انطباق برخی مواضع جنبش ما را با کشورهای‌سوسیالیستی، وهمبستگی عمومی مارا با خلق‌هایی که‌برای آزادی و رشد مستقل مبارزه می‌کنند، ازمیان بردارد.

کوبای سوسیالیستی چه‌نقشی در جنبش غیر متعهدها دارد؟

موضع کشور ما در جنبش غیرمتعهدها در باره‌ی مسایل عمده بین‌المللی برهمگان روشن است. ما دریافته‌ایم که کوشش برای یکجا گرد آوردن دوستان و دشمنان تنها به نفع دشمنان مبارزه خلق‌ها در راه رهایی ملی می‌باشد. هرکس بایدبتواند بروشنی دریابد که دوستش کیست و دشمنش کدام است. ما این نکته را یك عنصر فوق‌العاده مهم در فعالیت‌های خود می‌دانیم و همواره بر این تفاوت تاکید کرده‌ایم: تفاوت میان نقش رسوای امپریالیسم بمثابه دشمن خلق‌ها و ستمگر و نقش شریف اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بعنوان مدافعان آزادی و استقلال.

در ماههای اخیر ایالات متحده آمریکا و نوکرانش به یك‌یورش افترا آمیز دیوانه‌وار علیه کوبای سوسیالیستی که‌در سپتامبرآینده میزبان ششمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد است، دست زده‌اند. آنها امروز این اتهام بعیدرا وارد می‌کنند که‌برگزاری کنفرانس در هاوانا تاثیر منفی برکل جنبش می‌گذارد. رئیس جمهور ایالات متحده حتی تا بدانجا پیش رفت که گفت برگزاری کنفرانس در هاوانا، جنبش را بقول معروف، رادیکالیزه می‌کند، آنرا از هدف‌های تعیین شده دور می‌سازد و تابع سیاست کشورهای سوسیالیستی می‌گرداند. این اظهارات، و اظهارات مشابهی از یکن‌هم شنیده می‌شود.

رئیس جمهور ایالات متحده گفت کوبا حق ندارد در جنبش شرکت کند زیراما کوبایی‌ها کمك انترناسیونالیستی برادرانه‌ای به خلق آفریقا که‌با تجاوزکاران امپریالیست در حال مبارزه است، می‌کنیم. او حتی از این واقعیت خجالت نمی‌کشد که در پنجمین کنفرانس سران کشورهای غیر متعهد در کلمبو، که هاوانا بعنوان میزبان بعدی برگزیده شد، کمك ما به آنگولا برای دفع تهاجم نژادپرستان آفریقای جنوبی و سایر نیروهای ارتجاعی که می‌کوشند انقلاب آنگولا را خفه کنند و کشور را از مسیری که برگزیده منحرف سازند، تایید شد. تمام فعالیت‌های ما نشان می‌دهد که برای کوبا تدارك و برگزاری کنفرانس خود امکانی است جهت تحکیم هرچه بیشتر نیروهای کل‌جنبش، وقدرتمندتر کردن جنبش تاآن حدکه کشور های غیر متعهد بتوانند نقش هرچه فزاینده‌تری در حل مشکلات عمده بین‌المللی ایفا کنند.

ممکن است کمی درباره‌ی تدارك کنفرانس کوبا صحبت کنید.

در این رابطه ما پیش ازاین اقدامات زیادی انجام داده‌ایم. نمایندگان دولت ما از شصت کشور عضو جنبش بازدید کرده‌اند، ما نیز در هاوانا میزبان نمایندگان بسیاری از این کشورها بوده‌ایم و درباره‌ی جنبه‌های گوناگون مسایلی که در دستور کار کنفرانس هاوانا است مشورت‌هایی انجام داده‌ایم. دسامبر گذشته ما نخستین پیش نویس دستور کار کنفرانس را که موضوعات اساسی مورد بحث سران کشورهای غیر متعهد را پیشنهاد می‌کرد، به هیات هماهنك کننده ارائه کردیم.

ما همچنین به مسایل فنی محض نیز توجه کردیم. تمام شرایط مورد نیاز برای کار موفقیت آمیز کنفرانس درهاوانا آماده شده است. کاخ کنگره‌ها که جلسات کنفرانس در آنجا برگزار خواهد شد بزودی آماده می‌شود....

و هنوز، توجه ما عمدتا به مسایل سیاسی معطوف است. بنابراین ـ این نکته را تکرار می‌کنم ـ ما بیشترین کوشش را برای شرکت تمام اعضاء جنبش

بقیه درصفحه ۷

نقد کتاب:

ناصر مؤذن

جنگل

اثر اپتون سینکلر
ترجمهٔ ابوتراب باقرزاده
ناشر : انتشارات روزبهان
۴۲۳ صفحه ، قیمت ۲۵۰ ریال

به «جنگل» که گام می‌گذاریم همه‌اش با شگفتی روبرو می‌شویم. نه از آنچه درسراسر «جنگل» می‌بینیم، زیرا آنچه می‌بینیم قانون جنگل است وحداقل، در تئوری، آن‌را می‌شناسیم: قانون کشتارگاه شیکاگو، پکینك تون، است، قانون جامعهٔ سرمایه‌داری آمریکا، این دنیای آزادی دمکراسی! است، قانون سرمایه‌داری است. در «جنگل»، هرچه پیش‌تر می‌رویم، با تصاویر و گفتگوها وهستی‌ها و زندگیها، له‌شده واز شکل افتاده، زیر بار زحمت و کار ـ در واقع کار با اعمال شاقه‌ـ بیشتر روبرو می‌گردیم.

باکلمات واردجنگل می‌شویم، اما چندان در قید کلمه نمی‌مانیم، چرا که لحظه‌ای بعد تصویری ملموس در پیش رو داریم ـ ملموس؟ همچنین اندوه‌زا، اندوه‌زا؟ ونیز آگاه‌کننده، آگاه کننده؟ درك و لمس جامعهٔ واقعی آمریکا، بی‌زرق‌وبرق، بی‌روتوش؛ عریان و هراس‌انگیز .کلام ، در جنگل، رابطهٔ انسان و واقعیتی است که به مدد آن می توانند در اعماق واقعیت نفوذ کند وبه آستانهٔ روشنائی ره‌نمای حقیقت گام بگذارد. مهم اینست، که واقعیتهایی که سینکلر در برابر ما می‌گذارد، اجزای حقیقی می‌گردد. و این حقیقت است که خواننده را به قضاوت و داوری و ادراکی روشن از آن واقعیتها، قادر می‌سازد. و چون، بقول گورکی ، «نویسنده‌ارباب‌واقعیت است» و برفراز واقعیت قرار می‌گیرد، به این حقیقت دست می‌یابد. در «جنگل» نمی‌باید بیهوده بدنبال کلام زیبا ، صرفاً زیبا ، بی هیچ اندیشه یاقدرت آگاهی بخشی، بود. کلام، وسیلهٔ رابطه است. رابطهٔ عاطفی و احساسی خواننده با آدمهای داستان، رابطهٔ خواننده، از سوی دیگر، با پیکرهٔ غول عظیمی به نام جامعهٔ آمریکا، جنگل، کشتارگاه. هیچ خوانندهٔ با احساسی نمی‌تواند توصیف هنرمندانهٔ سینکلر را از صحنه‌های عروسی «یورگیس» و «آنا» و نیز از ویلن‌نواز وارکستر عروسی را از خاطر بزداید. برای تصویرچنین‌صحنه‌هایی ،انسان ـ دوستی، ذوق،احساس،هنرمندی ، عاطفه‌وشکیبایی‌بسیارهنری‌و، بقول چخوف، «خونسردی» بسیار، لازم است.

درست فردای عروسی، کار طاقت فرسا ادامه می‌یابد. امرار معاش مساوی فاجعه، و در سراسر داستان همواره کار مساوی امرار معاش و امرار معاش مساوی فاجعه است. بر خلاف دیگر آثار ادبی که تراژدی آخر داستان بوقوع می‌پیوندند، در جنگل، تراژدی با هر روز کار آغاز می‌گردد و شب ، باکابوسهای آن ، ادامه‌می‌یابد. سینکلر در «جنگل» تند خو و تلخ می‌نماید. تمامی واقعیتهایی که وی به توصیف می‌آورد با عناصر تراژیك آمیخته است. اما آیا جامعهٔ آمریکا، آنچنان که ما می‌شناسیم، غیر از این‌است؟ سرمایه‌داران آمریکایی که کارگران آمریکائی را با چنین شیوهٔ سبعانه‌ای استثمار می‌کنند، طبیعی است که‌درتقسیم صراحت بورژوایی! همان اخلاق خشك کـه مقیاس نرمش و انعطاف آن با ارقام دلار درجه بندی شده است.

با دلهره و هراس هر روزه، حتی هر ساعتهٔ بیکاری، در نتیجه گرسنگی و مرك، چه می‌توان کرد. «دلهرهٔ» ادبیات مدرن اروپایی، شاید یکی از ریشه‌هایش در خاك چنین روابطی‌است. اما ادبیات مدرن، خلاف ادبیات رئالیستی انساندوستانه، لبهٔ تیز حملات خود را، زهر بدبینی و باصطلاح «عرفان» خود را، متوجه قربانیان این رابطه یعنی تودهٔ مردم، خصوصا زحمتکشان، می‌کند. اما رئالیسم مترقی برعکس، لبهٔ تیز حملات خود را متوجه بانیان‌آن، یعنی نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌داران، می‌کند. دلهره و هراس تباهی آور بیکاری، همچون ورطه‌ای تیره وسیاه، در هرگام‌زندگی روزمرهٔ کارگران، دهان نفرت‌بار خویش را گشوده است. دلهره‌ای که همهٔ لحظات هستی به رنج آغشتهٔ این تودهٔ اسیرغول سرمایه‌را به کابوسهای تلخ، به رویاهای شکنجه‌بار، مبدل می‌سازد. باید مسکنی، لانه‌ای، بدست آورد تا لااقل اندکی از این دلهره کاست. بورژوازی برای این مسئله هم فکری کرده است. دلالها، دندان تیز کرده، آماده‌اند. خانهٔ ظاهرا لوکس، در حومهٔ پکینك‌تون، نزدیك به محل کار. هزینهٔ ایاب و ذهاب نیز کاسته می‌شود. بفرمائید آقا و خانم، خانهٔ نو مبارك! اما دلالان و بانکهای غارتگر ایالات متحده، دنیای آزاد، این سراب طلایی هزاران مهاجر بیکار، خانه را از چنك قهرمانان داستان بدر می‌آورد. دنیای آزاد، دنیای پیشرفت فن‌شناسی وعلوم، دنیای پیچیده‌ترین ماشینهای محاسبات است. پس از نپرداختن چند قسط، خانهٔ زیبا، همچون رویایی کودکانه، محو می‌گردد و یورگیس و خانواده، به محلهٔ کارگری، محله‌ای با کوچه‌های پر از چاله و گودال، نقل مکان می‌کند. دلهره، بار دیگر، کاملتر می‌آید. آنای پاك، با روحی کودکانه، که ساعتهای متوالی در کشتارگاه شیرهٔ جان شیرینش را به دلارهای ریز و درشت مبدل می‌سازد وبه جیب صاحب پکینك‌تون می‌ریزد، برای اینکه دراین استثمار فروگذاری نکرده باشد، تن خویش‌را نیز تسلیم شهوت استادکار می‌کند: شغل او وهمسرش‌یورگیس در خطر است. هستی کودك او در تبدید گرسنگی است. او نمی‌داند که با این وجود، کودك چندی بعد در چاله‌ای نزدیك در خانه، خفه می‌شود. و بعد منفعل از تسلیم ننك‌آمیز خود، انفعالی بدرجهٔ مرك. روح آنای کارگر پاك‌تر از آنست که توجیهی‌برای این تسلیم بیابد. تبی‌که روسوی مرك دارد، پیکر اورا درمی‌نوردد. یورگیس، استادکار را به قصد مرك زیر ضربات چنك و دندان می‌گیرد. بورژوازی برای این نیز چاره‌ای‌اندیشیده است . هیچ‌کس حق ندارد ازآن محدوده‌ای که بورژوازی برای انسانها معین کرده پا فراتر بگذارد. هیچ‌کس حق ندارد، حتی اگر به ناموسش نیز تجاوز شده باشد، دست به حرکاتی بزند که آرامش محیط کاربهره‌کشانهٔ صاحب پکینك‌تون را مختل سازد. (نظم و مقررات خشك بورژوازی چنین می‌گوید.) پلیس ددمنش دنیای آزاد. انتقام «سرمایهٔ مقدس» را می‌گیرد. یورگیس به کنج زندان درمی‌غلطد. آنا می‌میرد. کودك درچاله خفه می‌شود. اما ماریا از آنا واقعی‌تر فکر و عمل می‌کند. «پراگماتیسم» آمریکایی نجاتبخش اوست. او را رستگار می‌سازد! ماریا رسما، همراه با کارت، تن به فحشاء می‌دهد. او هیچ‌کس‌را در این دنیای آزاد ندارد تا از او حمایت کند. بیهوده نیست که پراگماتیسم، در جامعهٔ آزاد! ایالات متحدهٔ آمریکا فلسفهٔ مقبول میلیونها آدم می‌گردد: چیزی که برایت سودی دارد بجسب، از چیزی که برای تو سودی نمی‌آورد برکن، حتی اگر شرف و وجدان و پاکیزگی تن روح باشد. زندان، یورگیس را نیز، با فلسفهٔ پراگماتیسم آشنا می‌سازد. او پس‌از رهایی از زندان با دسته‌های گوناگون «دمکراسی» ، «انتخابات ریاست جمهوری» ، «حزب دمکرات» ، «حزب جمهوریخواه» آشنا می‌گردد. لجام سرمایه‌داری در دهان نافرمان یورگیس جای می‌گیرد. صاحب پکینك‌تون لبخندی ازسر رضایت برلبان می‌آورد. دندان عقل بورژوایی یورگیس نیش می‌زند. سرکشی چرا؟ در این شرافت که جز فقر و مرك ثمری برایت ندارد بیش از این چرا اصرار می‌ورزی؟ یورگیس به چرخشت همواره در کار مبارزهٔ انتخاباتی، به نفع کاندیدای حزب دمکرات، درمی‌غلطد. پول که جیبهایش‌را می‌انبارد، دلهره جاخالی‌می‌کند. اماجانها متفاوتند. جان یورگیس، جان ورز خورده در مکتب زحمت، راه خود را پیش‌می‌گیرد. یورگیس، باسخنان خطیبی‌سوسیالیست آشنامی‌گردد. آفتاب سوسیالیسم روح او را درمی‌نوردد و در پرتو این آفتاب است که دلهره زایل می‌گردد و یورگیس به‌یقین تازه دست می‌یابد.

«جنگل» تحلیل‌گر صدیق شرایط جهنمی کار در جامعه آمریکاست. آمریکای بی‌نقاب را باید در جنگل یافت، بی زرق و برق، بی انبوه لامپهای فلورسنت و آسمانخراشهای زیبا.

بحق می‌توان گفت که اپتون سنیکلر ، نویسندهٔ هنرمند آمریکایی، رنجهای طبقهٔ کارگر آمریکارا، درکشتارگاه‌شیکاگو، باقلم سحرآمیز خویش بکمال ترسیم کرده است. بی‌گمان، برای ارائه چنین تصویری از استثمار بی‌امان کارگران کشتارگاه شیکاگو، دهها کتاب اقتصادی و جامعه‌شناسی نمی‌توانست چنین موثر باشد. «جنگل» چنین می‌کند. دریغا که ما فارسی زبانان، تا کنون، از نعمت مطالعهٔ این شاهکار، بی‌نصیب بودیم . نثر فروتنانهٔ ابوتراب باقرزاده در ترجمهٔ این اثر، خواننده را در فهم بیشتر اثر یاری می‌دهد.

باید دربارهٔ کار و هنر اپتون سینکلر مقالات متعدد و دقیق نوشته شود تا ارزش نهفته در آثار وی آشکار گردد و اهمیت آن در رابطه با زندگی‌زحمتکشان آمریکایی ارزیابی گردد. عاطفهٔ جوشان اپتون سینکلر، در هر تصویر، در هرجمله وحتی کلمهٔ این‌کتاب، روح‌را باهمدردی نسبت به زحمتکشان، رابطهٔ هرچه نزدیکتر با کارگران کشتارگاه شیکاگو، مالامال می‌سازد.

امیدواریم آثار دیگر این نویسندهٔ بزرك آمریکایی به زبان فارسی ترجمه گردد.

معرفی کتاب

غ. ح. صدری افشار

انگیزه

غلامحسین بقیعی. شیراز، ۱۳۵۸، وزیری، مصور، افست، ۳۴۵ صفحه، ۳۵۰ ریال.

نویسندهٔ کتاب عضو سازمان افسران بوده است. او در سال ۱۳۳۳ دستگیر و به‌اعدام محکوم شد. بعداً محکومیتش تخفیف‌یافت و در سال ۱۳۴۵ از زندان آزادگردید. این کتاب سرگذشت نویسنده از زمان کودکی تا نجاتش از اعدام است.

آنچه پیش از همه در این کتاب به‌چشم می‌خورد ذوق‌هنری نویسنده است. روی جلد کتاب ترکیبی از نقش‌کاشی و نقاشیهای کتابهای چاپ سنگی است. در داخل کتاب هم نمونه‌هایی از این نقاشیها وجود دارد و در حقیقت نویسندهٔ کتاب را باید یکی از آخرین نگهبانان این سنت نقاشی دانست، که متأسفانه در حال نابودی است.

انگیزه صحنه‌پردازیهای بسیار ماهرانه‌ای ازگوشه‌های مختلف اجتماع ماست؛

حجامت زدن، مکتبخانه، کارگاه قالیبافی، مرده‌کشی، زوار خانه‌داری، حمام‌زائو، مراسم‌زایمان، معرکهٔ‌مارگیری، عزاداری‌محرم...

همچنین در آن تصویرهای زنده‌ای‌ازحوادث تاریخی به‌چشم می‌خورد، قیام مردم مشهد علیه رضاخان در واقعهٔ مسجد گوهرشاد، سوم شهریور، سی‌تیر، بیست‌وپنجم تا بیست وهشتم مرداد....

هرچند انشای‌کتاب چندان پخته و محکم نیست، و تا حد زیادی به‌گزارشهای روزنامه‌ای شباهت دارد، ولی خالی از هر اطناب است و به‌صورتی سهل و ممتنع وقایع را توضیح می‌دهد و در سراسر آن صراحت و صمیمیتی سرشار به‌چشم می‌خورد.

انگیزه گزارشی از تیره‌روزیهای هولناك توده‌های مردم و نبرد لایزال آنان با جهل و ستم و خرافات و فقر و بیماری است. جابجا چهره‌های درخشان قهرمانان پرده‌های ظلمت را می‌شکافد. جابجا انسانهای آگاه، صمیمی و فداکارآسایش و رفاه وحتی جان خود را نثار هم‌میهنان خود می‌کنند.

بقیعی با هوشمندی توانسته است نقش دوگانه مذهب رادر جامعه ایران دریابد و به‌تمایز آشکار میان مذهب توده و مذهب حکومت‌آگاه شود.

او این‌کتاب را در سال ۱۳۴۳ در زندان برازجان‌نوشته است، در روزهای تلخ شکست و ناکامی، و طبیعی است‌که مانند بسیاری از رزمندگان در جستجوی‌کسانی بوده که‌گناه شکست را به گردن آنان افکند. او درآن هنگام دسترسی به‌همهٔ اسناد وامکان بررسی‌کامل اوضاع و احوال را نداشته و برخی نتیجه‌گیریهای‌خام کرده، با این‌همه، آخرین‌سطور کتابش‌را با این‌جملهٔ‌سرویشان‌می‌آراید، «رفقا، راه‌ماحق است، اگر اشتباهاتی شده به‌حساب‌نادرستی راه ما نگذارید. باکوشش و اتحاد خود آن‌را جبران‌کنیدوانتقام ما را بگیرید.»

آنگاه مرك قهرمانانهٔ شش تن شهید توده‌ای را شرح‌می‌دهد که با فریاد «مرك براستعمار نوین، زنده‌باد ملت‌ایران» جان‌سپردند.

انگیزه به‌عنوان‌یك‌سند جامعه‌شناسی و تاریخی ایران امروز جای خود را در میان آثار ادبی فارسی خواهد گشود و جوانان از آن چیزهای بسیاری خواهند آموخت.

از صفحه ۲

تجارب انقلاب کوبا

کشورهای سوسیالیستی، در هم شکستن کامل ارتش قدیمی و دستگاه فاسد و بوروکراتیك دولتی، ابتکار خارج کردن کشور از تولید، کشت و اقتصاد تك محصولی (نیشکر وشکر) ،خروج اقتصادی از اردوگاه امپریالیسم، دادن خانه‌های اجاره‌ای به مستاجرین، پایین آوردن قیمت‌ها، ساختن ده‌هزار خانه در سال، تاسیس پانزده هزار مدرسه در دهات دورافتاده، نقشه ازبین‌بردن کامل بیسوادی در کشور، نقشه تاسیس کارخانه‌های جدید و صنعتی کردن کشور، مبتنی ساختن اقتصاد ملی بر برنامه‌ریزی، ازبین بردن تبعیض نژادی و مبارزه بافحشاء ودموکراتیزاسیون کشور دست زد.

در نتیجه تمام این اقدامات و کمك کشورهای سوسیالیستی، بویژه اتحاد شوروی، از سال ۱۹۵۸ تا کنون، تولید نیروی برق ۲٫۵ برابر شده، تولید فولاد ۱۰ برابر، نیکل ۲ برابر، صید ماهی ۶ برابر و اراضی زیر کشت دوبرابر افزایش یافته. در سال ۱۹۷۸ تولید شکر به ۷٫۸ میلیون تن، دومین رقم در کل تاریخ کشور، رسید. در دوره ۱۹۷۵ـ۱۹۷۱ متوسط سالانه آهنگ رشد محصول ناخالص ملی بیشتر از ۱۰٪ بود.

کوبا ۲۰ برابر برزیل است . از لحاظ سرانه، تعداد پزشکان در زمینه انقلاب فرهنگی نیز کوبا به موفقیت‌های شگرفی دست یافته. در کوبای زیر یوغ امپریالیسم بیشتر از نیمی از جمعیت بیسواد بود. اما امروز وضع چگونه است؟ در سال تحصیلی ۷۸ـ۱۹۷۷ بیشتر از ۱۶۲۰۰ مدرسه عمومی با ۳٫۵ میلیون محصل در کشور وجود داشت (کل جمعیت کشور ۹٫۵ میلیون‌نفر است) . درهمان سال ۱۹۹ مدرسه حرفه‌ای با بیست‌و شش هزار کارگر ماهر وبیشتر از یازده هزار تکنیسین درکشور وجود داشت. بیشتر از صدو بیست‌و دوهزار دانشجو درمدارس عالی کشور به تحصیل مشغولند.

خلق کوبا که انقلاب ظفرنمون سوسیالیستی را بانجام رسانیده‌اند کامیابانه مشغول ساختمان جامعه نوین در کشور خود می‌باشند.

یادداشت ها :

۱ـ «اولین کنگره حزب کمونیست کوبا» ، صفحه ۳۱۲ .

۲ـ همان‌منبع، صفحه ۴۰ـ۳۹.

۳ـ فیدل‌کاسترو، آینده ازآن سوسیالیسم است، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۷۳، صفحات ۲۷۸ـ۲۸۶.

امپریالیسم...

بقیه از صفحه ۵

در کار تدارکی بکار برده‌ایم. ما این امر را وثیقه‌ی موفقیت و تحکیم و قوام نیروهای خود در کنفرانس می‌دانیم.

چنانکه می‌دانید، پس از جلسه هیات هماهنگی در بلگراد وهاوانا، مطبوعات یورژوای درباره‌ی باصطلاح اختلافات رفع نشدنی میان کشورهای عضو جنبش مطالب زیادی نوشتند. ممکن است توضیح دهید که آیا واقعا چنین اختلافات جدی وجود دارد؟

اگر بخاطر داشته باشید، پیش از این گفتم، که جنبش غیر متعهدها هشتاد وهفت کشور را متحد می‌سازد. نمی‌توان فراموش کرد که این کشورها ساختار دولتی ونظام های اجتماعی متفاوتی دارند. بدون شك، شرکت کنندگان در جنبش نظریات متفاوتی درباره برخی مسایل بین‌المللی دارند. همچنین مسایلی وجود دارند که تمام شرکت کنندگان جنبش کاملا درباره آنها توافق دارند و تمایل متقابلی برای دستیابی به‌هدف‌های تعیین شده ابراز می‌دارند. اینگونه مسایل بسیارند.

توافق عمومی بر سر تصمیمات عالی‌ترین ارگان جنبش غیر متعهدها بدون استفاده از روش عموما پذیرفته شده رای‌گیری حاصل می‌شود. مساله در عمل چگونه حل می‌شود؟ اولا، هرگز اشتقاقی بصورت اکثریت و اقلیت پیش نمی‌آید؛ پویش تدوین هر سند مشخص از طریق پژوهش برای یافتن فرمولی صورت می‌گیرد که موردموافقت تمام یا تقریبا تمام اعضاء باشد.

مساله فوق‌العاده دشوار است وقتی که درباره اختلافاتی که میان اعضاء جنبش پیش می‌آید صحبت می‌کنیم. دشمنان ما معمولا سعی می‌کنند تضادهای موجود را بطور مصنوعی تشدید کنند و آنها را غیر قابل حل جلوه دهند. در واقع، تفاوت عقاید وحتی اختلافاتی وجود دارد. مثلا، اختلاف رسوای میان ایتوپی و سومالی را درنظر بگیرید.

اما، امروزه اختلافات میان کشور های غیرمتعهد وضعیت بین‌المللی را تعیین نمی‌کند. تضاد حل نشدنی و آنتاگونیستی تضاد این کشورها با امپریالیسم است. کافی است به نمونه‌هایی چون پشتیبانی امپریالیستها از نژادپرستان آفریقای جنوبی و رودزیا، اشغال غیرقانونی نامیبیا توسط جمهوری آفریقای جنوبی، کوشش‌های دشمنان خلق‌فلسطین برای محروم کردن آنها از دستیابی سرزمین‌شان، کوشش‌های اسرائیل برای ضمیمه کردن اراضی غصب شده از اعراب به خاك خود، اشاره کنیم. همبستگی ما همواره با کسانی خواهد بود که مورد ستم امپریالیسم و نژادپرستی قرار گیرند.

قدرت جنبش غیر متعهدها ناشی از استراتژی عمومی‌مبارزه این جنبش است. اختلافاتی که میان شرکت کنندگان در این جنبش پدید می‌آیند از هیچ‌روی عامل تعیین‌کننده نیستند.

وجه نظر کشورهای غیر متعهد نسبت به تمایل برخی کشورهای سوسیالیستی برای پیوستن به جنبش چیست؟

تعدادی از کشورهای سوسیالیستی ـ کوبا، ویتنام، لائوس، جمهوری دموکراتیك کره و یوگسلاوی ـ در جنبش غیر متعهدها عضو هستند.

در مورد چین که ابراز تمایل به پیوستن به جنبش کرده، ما علت‌این ابراز تمایل را می‌دانیم. رهبران چین مدتهاست که‌نغمه بیگانه‌ای ساز کرده‌اند. اکنون آنها بعنوان «اسب تروای» امپریالیسم عمل می‌کنند و می‌خواهند جنبش غیر متعهدها را دچار تفرقه سازند و ازپیشرفت آن جلوگیرند. رهبران چین جانب حکومت‌هایی را می‌گیرند که مخالف ما هستند. مثلا، در شیلی، مناسبات دوستانه‌ای با رژیم پینوشه برقرار ساخته‌اند و در آنگولا جانب فاشیستهای آفریقای جنوبی و اراذل و اوباش ضد انقلابی را دارند. آنها پشتیبان دشمنان آفریقای آزاد هستند.

به تجاوز چین به ویتنام سوسیالیستی اشاره‌میکنم .رهبران چین مخالف برگزاری ششمین کنفرانس سران کشورهای غیر متعهد در هاوانا هستند. اما در اینمورد نیز آنها، مانند موارد پیشین، محکوم به شکست و انزوای بیشتر در عرصه جهانی می‌باشند.

هزاران نماینده از نزدیك به صدکشور ، سپتامبر آینده در هاوانا خواهند بود. این موقعیت بزرگی برای ما است. ومن‌عقیده دارم ششمین کنفرانس سران کشورهای غیر متعهد نشانه‌مرحله جدیدی در مبارزه تمام نیروهای ترقی‌خواه علیه امپریالیسم، جهت یك آینده بهتر برای تمام ملل خواهد بود . با الهام از این احساسات‌است که‌مابرای آینده درخشان مشترکمان زندگی، کار و مبارزه می‌کنیم.

گئورکی. و. پله‌خانف
ترجمه: ف. آذرمهر

درباره پایه‌های اجتماعی سبك‌ها
(۳)

من عمیقاً می‌پذیرم که نقد گزاری(بسیار دقیق، علمی و تئوریك‌درباره زیباشناسی)اکنون تنها اگر بر پایه بینش‌ماده‌گرایانه تاریخ باشد می‌تواند به‌پیش‌رود، هم‌چنین فکرمی‌کنم که نقدگزاری در تکامل گذشته خود پایه‌های استواری‌بدست‌آورده که‌با برداشتی از بینش تاریخی که من‌هوادارآنم نزدیکی‌دارد. برای‌توضیح بیشتر، میخواهم **تکامل نقدگزاری** در فرانسه را نشان دهم .

بطورکلی، این تحول با تکامل اندیشه تاریخی پیوند نزدیکی‌دارد. همانگونه که پیش از این گفته‌ام روشنگران سده هژدهم ازدیدگاهی انکارگرایانه تاریخ را می‌نگریستند . آنان انباشتگی و گسترش دانش را همچون مهم‌ترین و ژرف‌ترین علت پیشرفت تاریخ انسانی می‌دانستند. اما اگرپیشرفت‌علوم وتکامل اندیشه انسانی‌بطورکلی، وبراستی‌دلیل‌اساسی‌وبزرگ‌تکامل تاریخی انسان باشد، طبیعی است اگر پرسیده شود: چه چیزی تعیین‌کننده پیشرفت‌خود اندیشه است؟ از دیدگاه سده هژدهمی **تنها یك پاسخ** ممکن بود داده شود: سرشت انسان وقوانین‌ذاتی حاکم برتکامل‌اندیشه او. اما اگر سرشت انسان تعیین کننده **تمام** تکامل اندیشه اوست، پس‌روشن است‌که می‌تواندعامل‌تعیین‌کننده **برای تکامل ادبیات وهنر** باشد. پس‌سرشت‌انسان ـ خود به‌تنهایی‌ـ می‌تواند و باید کلیدی‌برای‌تکامل ادبیات وهنرمردم جهان متمدن بدست دهد.

برای ویژگی‌طبیعت انسان است‌که هر کس‌دوره‌های‌گوناگون سنی را سپری می‌کند: کودکی، جوانی و کمال، وجز آن. ادبیات وهنر نیز درتکامل‌خود از چنین دوره‌هایی‌می‌گذرند:

گریم (Grimm) در **نامه های ادبی** خود می‌پرسد «آیا کسی‌را می‌توان یافت‌که نخست شاعروسپس اندیشمند، نباشد؟» او می‌خواهد بگوید‌که شباب شعر مطابق باکودکی وجوانی‌مردمان است، وپیشرفت‌فلسفه بادوره‌کمال آنان مطابقت دارد. این دیدگاه سده هژدهمی، برای سده نوزدهم به‌میراث مانده است. از اینرو حتادرکتاب نامدار مادام‌دواستال بنام «درباره‌ی ادبیات از نظر رابطه‌آن با نهادهای اجتماعی» که درهمان زمان مبداء اساسی برای یك‌دیدکاملا متفاوت بود، باچنین دیدگاههایی‌روبرو می‌شویم. مادام دواستال می‌گوید: «بابررسی سه دوره‌گوناگون درادبیات یونان»،

ما ناظر یك جنب‌وجوش‌طبیعی‌ذهن انسانی‌هستیم. هنر نمونه‌وار دوره نخست بود، درعصر پریکلس‌ما ، پیشرفت‌پرشتاب نمایش (drama) ، فن‌سخنوری، اخلاقیات‌وآغاز فلسفه‌را ملاحظه‌می‌کنیم؛ در روزگار اسکندر یك مطالعه بسیار عمیق درعلوم فلسفی پا به‌اشتغال انسان درادبیات‌گردید. البته، یك‌درجه‌معین از تکامل ذهن انسان نیازمند رسیدن به‌بلندترین اوج‌شعر است، با این‌همه، هنگامی که تمدن و فلسفه برخی از نادرستی‌های خیال‌را تصحیح می‌کنند، این شاخه از ادبیات ملزم به‌از دست دادن برخی از درخشش‌های خود می‌شود.(۱)

این بدان معنی است‌که اگر کشوری جوانی خود را پشت‌سر بگذارد بناچار شعرش نیز یك‌یا چنددرجه روبه‌زوال خواهدرفت.

مادام دواستال می‌دانست که ملت‌های جدید برخلاف تمام دستاوردهای روشنفکرانه خود، نتوانسته‌اند یك‌اثر شعری پدید آورندکه برتراز **ایلیادواودیسه** باشد. این‌حقیقت بمنزله‌ی‌تمدیدی برای‌متزلزل کردن اعتماد او به کمال پایدار نوع بشر بود، و او تمایلی نداشت‌که نظریه دوران‌ها را که بازمانده ازسده هژدهم بود به‌کناری‌نهد، کاری‌که با انجام‌آن همه‌مشکل‌مسأله براحتی‌حل‌شدنی میگردید.

همانگونه که‌می‌بینیم‌ازدیدگاه این‌تئوری، انحطاط شعر نشانه کمال‌روشنفکرانه ملت‌های‌متمدن دنیای نوین است. اما هنگامی‌که مادام دواستال اینهمانندسازی‌را کنار می‌گذارد توان‌آنرامی‌یابد که‌ازدیدگاهی‌کاملامتفاوت، به‌قضایا بنگرد. بویژه بخش‌هایی‌درکتاب او که درآن‌به بحث درباره ادبیات فرانسه پرداخته شده، از این‌نظر بسیارجالب هستند، در یکی از همین بخش‌ها چنین آمده است، سلیقه فرانسوی‌ومشی فرانسوی‌در همه کشور های اروپائی مشهور گردیده،

این‌سلیقه واین مشی همه‌به‌خصلت ملی مربوطند ، اما خصلت یك ملت چیست، اگر نتیجه نهادها و شرایطی که برپیشرفت روزافزون، برعلایق و آداب رسوم آن کشور تأثیر می‌کنند نباشد؟ دراین ده‌سال گذشته حتا در آرام‌ترین لحظات انقلاب شدیدترین برخورد ها نتوانست طنزی‌یا نیشخندی رابرانگیزد بسیاری ازافرادکه‌تأثیری بزرك‌برروی‌سرنوشت‌فرانسه‌گذاشته‌اند نه‌برای دارابودن بیان‌ظریف‌ویاذهن درخشان بوده است بلکه‌برای‌خاموشی وبدخلقی‌توحش آنان‌است.(۲)

دراین سطرها هراندازه‌این اشارات‌باحقیقت‌منطبق‌باشند‌برای ما اهمیتی ندارد. تنها چیزی را که می‌خواهیم بـه‌آن اشاره‌کنیم عقیده مادام دواستال است درباره اینکه، **خصلت ملی محصول شرایط تاریخی است** . اما خصلت ملی چیست، اگر طبیعت انسانی‌را بدان‌گونه‌که‌درخصوصیات معنوی **یك ملت معین** متجلی است. خصلت ملی ندانیم؟

اگر سرشت‌هر کشور **فرآورده** تکامل‌تاریخی‌آن باشد، پس‌روشن است که خود نمی‌تواند **انگیزه نخستین** برای این‌تکامل باشد. پس‌چنین نتیجه می‌شود‌که **ادبیات** که‌خودحاصل بازتاب‌خصلت‌روحی ملت است ، فرآورده همان شرایط تاریخی پدید آورنده خصلت ملی است . پس نه سرشت انسانی ، نه ویژگی ملی، بلکه تاریخ و نظام اجتماعی هستند‌که تبیین‌کننده ادبیات یك‌کشورند. ازاین دیدگاه‌است که‌مادام‌دواستال ادبیات فرانسه‌را می‌نگرد. فصلی را که او وقف ادبیات سده هفدهم فرانسه‌کرده کوشش بسیار جالبی برای‌تبیین مشخصه مسلط ، آن ادبیات بوسیله مناسبات اجتماعی و سیاسی حاکم در فرانسه آن روزگار، وهمچنین در ارتباط با روانشناسی اشرافیت فرانسه، از دیدگاه وجه نظرهای‌آن درباره قدرت سلطنت‌است

در اینجا نیز بسیاری از ملاحظات دقیق درباره‌روانشناسی طبقات حاکم آنزمان و همچنین برخی از عقاید نافذ درباره‌آینده فرانسه را می‌یابیم. مادام‌دواستال می‌گوید، «با نظام سیاسی تازه‌در فرانسه‌اهمیتی‌ندارد که‌چه‌تصویری ازآنرا در نظر داشته باشیم ، ما خواهیم دید‌که ما نند (ادبیات‌سده هفدهم) را نخواهیم یافت ، و این دلیل خوبی است که به اصطلاح ظرافت وتیز هوشی فرانسوی‌تنها یك فرآورده ضروری نهادهای سلطنتی و آئین‌هایی است‌که در سده‌های‌بسیاروجودداشته‌است».(۳) این عقیده نو، که ادبیات‌فرآورده نظام اجتماعی است بتدریج دارد عقیده مسلط در نقدگزاری سده نوزدهم اروپا میگردد.

درفرانسه نیزاین نظرتوسط گیزو (Guizot) درگفتار های ادبی‌اش بکارگرفته شده است (۴) وسنت‌بوو (Sainte _ Beuve) با کمی تجدید نظرآنرا مورد پذیرش قرارداده است. وسرانجام به‌گونه‌ای‌پربارودرخشان‌درکارهای تن (Taine) بازتاب یافته است.

تن باوری استوار داشت به اینکه «هرتغییر در وضعیت مردم به‌تغییردرذهنیت آنان‌می‌انجامد.»

اما ذهنیت هرجامعه معین تبیین‌کننده هنر وادبیات آن جامعه است ، «فرآورده‌های روح انسانی مانند فرآورده‌های طبیعت جاندار، تنها درارتباط با محیط خود قابل توضیح هستند.»

پس برای درك تاریخ ادبیات و هنر هرکشور ، نخست باید دگرگونی‌هایی را که در وضع ساکنان آن‌کشور رخ‌نموده مطالعه کرد. این حقیقتی تردید ناپذیر است. و اگرکسی کتابهای او را مانند: **فلسفه هنر، تاریخ‌ادبیات انگلستان**، یا **سفر در ایتالیا** را خوانده باشد تصویرهایی جاندار و هوشمندانه از این حقیقت را خواهد یافت. باوجود این،مانند مادام دواستال‌و دیگرپیشینیانش، تن از بینش انگارگرایانه هواداری می‌کرد ، واین اورا از رسیدن به‌حقیقت غیرقابل‌تردیدی که‌آنرا هوشمندانه ترسیم کرده بود، و تمام سودهایی‌که می‌بایست ازسوی یك‌مورخ هنر وادبیات از آن بدست‌آید، بازمی‌داشت.

انگارگرایان پیشرفت ذهن بشر را بعنوان انگیزه اساسی پیشرفت تاریخ می‌دانستند، واین ازآنچه‌که تن گفته نیز دریافته می‌شود ، اینکه **ذهنیت** مردم ، بوسیله **وضعیت آنها و وضعیت آنها** بوسیله **ذهنیت آنها** تعیین می‌شود، واین خود به تناقضات و اختلافاتی می‌انجامید که تن همچون فیلسوفان سده هژدهم با تشبث به‌طبیعت انسان (human nature) ـ یا با دستاویز نژاد ـ آنرا حل می‌کرد. او چه‌دری را برای‌گشودن‌با این‌کلیدمی‌جست. ازنمونه‌ای‌که درپی‌خواهدآمد به روشنی‌دریافته می‌شود. مامی‌دانیم که رنسانس‌پیش ازهرجای‌دیگر، درایتالیا آغاز شد وآنجانخستین کشوری‌بود که درآن شیوه‌زندگی قرون وسطا پایان‌گرفت. چه‌چیزی سبب این **تغییر در وضعیت** ایتالیائیان شده بود؟ تن پاسخ می‌دهد، ویژگی‌نژادایتالیائی(۵) من داوری دراین باره را به شما می‌گذارم‌وبه‌نمونه‌دیگری‌می‌پردازم. درمیدان اسکیارا (Sciara) در رم ، تن منظره‌ای از پوسن (Poussin) را می‌بیند ، در این باره اظهار می‌دارد که برای‌کیفیت ویژه‌ی نژادی، ایتالیائی‌ها یك برداشت خاص درباره منظره دارند، برای‌آنان منظره چیزی جزیك ویلا نیست، تنها یك ویلا با ابعادبزرگ‌شده، همانگونه‌که نژاد آلمانی عاشق طبیعت به‌مفهوم‌مطلق‌آنست.امادر جای دیگرتن‌خود با بازگشت به منظره پوسن می‌گوید:

«برای ارج نهادن برآن، لازم‌است عاشق تراژدی(کلاسیك) وشعرکلاسیك، وآراسته‌به‌تشریفات (etiquette) با ابهت اربابانه وشاهانه باشیم. همروزگاران ما سخت‌ازاین‌احساسات بدورند.(۶) اما چرا احساسات همروزگاران ما این چنین ناهمانند احساسات مردمی‌است‌که عاشق آراسته‌بودن به تشریفات، تراژدی‌کلاسیك و شعراسکندرائی‌بودند؟ آیا این از آن روی است که فرانسوی روزگار«شاه خورشیدوش» انسانی از نژاد متفاوت با فرانسوی سده نوزدهم است؟ پرسش شگفتی‌است! آیا خود تن نبودکه چنین‌پرشور ومصرانه تکرار می‌کرد ذهنیت مردمان با تغییر وضعیت آنان دگرگون‌می‌شود؟ ما این‌را فراموش نکرده‌ایم‌وپس‌ازاو تکرارمیکنیم، وضعیت مردم زمان ما بشدت ناهمانند بامردم سده هفدهم‌است، و همچنین احساسات آنها با همروزگاران‌بوالو وراسین‌تفاوت دارد. این‌ما را برآن می‌دارد‌که بدانیم چرا وضعیت‌دگرگون‌شده، وچرا **رژیم کهن** جای خود را به نظام بورژوایی‌کنونی‌سپرده، و چرا بجای‌لویی‌چهاردهم‌که بدون اغراق می‌توانست‌بگوید، «**کشور یعنی‌من**» اکنون بورس حکومت می‌کند؟ این‌پرسش بگونه‌ای‌کاملا رضایت‌بخش در تاریخ اقتصادی کشور پاسخ داده می‌شود .

نویسندگانی بادیدگاههایی کاملا ناهمانندموردبحث‌ومناقشه‌قرارگرفته است. اما آنچه‌که دراینجا اهمیت دارد ایرادهای منقدان وی نیست بلکه مهم اینست‌که هیچ یـك از منقدان تن موفق نشده‌اند بر تن او کـه درتئوری زیبائی‌شناسی‌اش مصداق دارد خدشه‌ای‌وارد کنند. تزی‌که تقریباً مجموعه وگوهر هرچیزدراین‌زمینه‌است، ومیگوید هنرفرآورده ذهن‌بشراست، وذهن بشر برحسب موقعیت اودگرگونی می‌پذیرد. وتقریباً هیچ‌یك‌ازآنان تناقض بنیادی راکه درنظریه‌های تن‌وجود داشت ومانع ازآن بود که‌تئوری‌او بسط ثمربخشی یابد، درك نکرده بودند، هیچ یـك از آنان ملاحظه نکرده بودند بـر پایه بینش‌تاریخی او، که ذهنیت انسان به واسطه وضعیت او تعیین می‌شود، ذهنیت، علت‌العلل‌وضعیت دانسته شده‌بود. چرا هیچ یك از آنان‌اینرا درنیافته بودند؟ برای اینکه بینش تاریخی آنـان نیز همین تناقض‌را درخود داشت. اما این‌تناقض‌چه‌بود؟ وازچه‌عناصری ترکیب‌شده‌بود؟ این‌نظریه دارای دوعنصر بینش تاریخی‌بود که‌یکی **انکارگرایانه** و دیگری **ماده گرایانه** نامیده‌میشوند. هنگامی که‌تن‌می‌گوید‌تغییرذهنیت‌مردمان برای تغییروضعیت آنان است او یك ماده‌گراست. و هنگامی‌کـه می‌گوید تغییر ذهنیت بـه تغییر وضعیت می‌انجامد او همان دید انکارگرایانه سده هژدهمـی را تکرار می‌کند. نیازی به گفتن ندارد که دیدگاههای او را که عنوان‌کردیم، بهترین نظریات او درهنر وادبیات نیست.

ازاین بحث چه نتیجه‌بدست می‌آید؟ اینکه، تناقضی که بـاز دارنده هرگونه پیشرفت عمیق و عقلائی دیدگاههای نقـد ادبـی فرانسه بـود تنها از سوی کسی زاده شدکه می‌گفت،

هنرهـرکس بواسطه ذهنیت او تعیین مـی‌شود، و ذهنیت او فرآورده‌ی‌وضعیت اوست‌ووضعیت او درآخرین تحلیل، بوسیله‌وضع نیروهـای تـولیدی و مناسبات اجتماعی او تعیین می‌شود. اماآن کس‌که چنین‌چیزی را گفته، در واقع دیدگاه ماده‌گرایانه تاریخ را اعلام داشته‌است.۷

۱ــ درباره‌ادبیات(صفحه۸)
۲ــ همانجا، ج۲ (صفحه ۱ و ۲)
۳ــ همانجا (صفحه ۱۵)
۴ــ دیدگاه ادبی گیزو پرتوی روشنی‌بخش براندیشه‌های تاریخی در فرانسه افکنده‌کـه شایسته توجهی اگرچه‌گذر است. درکتاب **شاعران فـرانسه در روزگار لوئی چهاردهم** گیزو چنین می‌گویـد، تاریخ ادبیات یونان بازتاب تکامل طبیعی ذهن بشری است، اما درمورد مردمان امروزین مسأله بسیار پیچیده‌تر می‌شود،دراینجا «یك دسته‌علتهای ثانوی» نیز باید به حساب‌آورده شوند. همچنین، هنگامی‌که او به تاریخ ادبیات فرانسه می‌پردازد و درباره علت‌هـای ثانوی شروع به‌بحث می‌کند، درمی‌یابیم‌که همه آنها **ریشه‌درمناسبات‌اجتماعی دارند**، و در زیـر نفوذ سلیقه و روش طبقات و قشرهای‌گوناگون شکل می‌گیرند. در **گفتاری در باره شکسپیر** گیزو تـراژدی فرانسوی را همچون بازتـاب روانشناسی اجتمـاعی می‌نگرد. بطورکلی، به‌عقیده‌او تاریخ‌نمایش، باتکامل مناسبات اجتماعی رابطه نزدیکی‌دارد. اما حتا در **گفتاری درباره شکسپیر**، او نظری راکه

بقیه از صفحه ۱

اتحاد و حساب ...

سربرمی‌آورد باجنان استواری وجانبازی در صفی واحد بایستندو دشمن را باردیگر درهم بشکنند.

خطر اینجاست. لحن مضطربی‌هم که امام درسخنان اخیر خویش دارند از همین رواست. تا دیرنشده، تا فرصت‌تاریخی بس بزرگی که برای مردم ستمدیدهٔ ما فراهم‌گشته‌است از دست نرفته، باید تصمیم‌گرفت. دشمنان بیدار ودرکارند. ضد انقلاب سرکوفته جان میگیرد وبا تطمیع و فریب قشرهای سرخورده درکار بسیج نیرو وتوسعهٔ پایگاه اجتماعی‌خود است. پس ازترورهای فردی و کشتارشبانهٔ پاسداران جوان، اکنون خرابکاری را باکوششی‌پیگیر وپردامنه درسطوح مختلف سیاسی، ایدئولوژیکی‌واقتصادی‌سازمان می‌دهد. ازهرحادثهٔ‌کوچك وبزرگ سیاسی‌مسئله‌ای می‌سازد. نیروها وسازمانها را به جان هم می‌اندازد، وپاره‌ای مطبوعات وجمعیت‌ها وکانونها یا جبهه‌ها را دانسته وندانسته واسطهٔ این تفتین وجدائی قرارمی‌دهد. با مطلق ساختن شعار برحق ومقدس‌آزادی، آن رااز معنای زندهٔ انقلابی‌اش تهی می‌کند وبه افزار آشوب ضدانقلابی مبدل می‌گرداند. درکارتولید ومبادله اختلال پدید می‌آورد. آهنگ گردش سرمایه واستفاده ازنیروی‌کار راکند نگه میدارد. لوله‌های نفت وگاز وخط‌آهن‌را منفجرمی‌کند. خرمن‌ها را دردشت به آتش می‌کشد. و سرانجام، آنچه تهدیدی برای تمامیت ارضی‌کشور و وحدت ملی‌ایران است، ــ ویادآور می‌شویم که درنظر ما وحدت ملی‌وحدتی است درکثرت، برپایهٔ برابری واقعی همهٔ قومیت‌های تشکیل‌دهندهٔ مردم این‌سرزمین وشرکت عملی‌شان در ادارهٔ امور جامعه، هم درسطح محلی وهم درسراسرکشور،ــ باری، خطری‌که اکنون درابرچشم همگان با ابعاد گسترده و گسترده‌تری شکل می‌گیرد، حرکات‌گریز ازمرکزی است‌که به اغوای امپریالیسم وبه دست‌گروه بازماندگان خائن‌استبداد، ونیز با تحریك برخی همسایگان‌که ازجاذبهٔ انقلاب ایران هراسان شده‌اند، دراستانهای غربی‌کشور دیده می‌شود. اینجا به ملت‌گرایی‌ها وشووینسم محلی‌و اختلافات مذهبی به عمد دامن‌زده می‌شود. حتی‌زمینه تراشی‌هائی به منظورهمکاری واتحاد «خلق‌های‌کرد وعرب» صورت می‌گیرد تا، پیش از آن‌که ناتوانی قدرت مرکزی به عزم راسخ ایستادگی و توانایی تحمیل اراده بدل‌گردد، با آراستن‌سراب خودمختاری در چشم بی‌خبران وبا ترساندن میهن‌دوستان سراسرایران ازخطر تجزیه، همهٔ نیروهای مخالف را ازهرزبان و نژاد وافق فکری و سیاسی‌که هستند گرد یك هستهٔ ارتجاعی نیرومند و برخوردار از پشتیبانی‌امپریالیسم گردآورند ودموکراسی انقلابی ایران را زیر آوار آرزوهای برباد رفته مدفون سازند.

موقعیت بس‌خطیری است واز همهٔ رهروان دموکراسی و استقلال، ازهمهٔ وفاداران به‌انقلاب‌ایران، چاره‌ای عاجل‌ونیرومند طلب می‌کند. وچاره یکی بیش‌نیست: **اتحاد**. اما چگونه و برچه پایه؟ باکدام‌هدف وتکیه برکدام نیروها دراجتماع؟ آیا آن اتحاد عملی‌نیروها درمبارزه با استبداد وامپریالیسم‌که به پیروزی بهمن ۵۷ منجرشد، هنوز می‌تواندکارساز باشد؟ــ بی‌تردید، نه. واین شاید دردناك باشد وپذیرفتنش دشوار. ولی باید واقع‌بین بود. آن اتحاد خود به خود ورویهم عاطفی توده‌ها وظیفهٔ عملی خود را به انجام رساند ودورانش سپری شد. هیچ‌چیز دیگرنمی‌تواند از نو زنده‌اش‌کند وباز برسرپا نگه دارد. پند واندرز ودعوت به اتحاد گذشته، حتی‌هشدارهای لرزانندهٔ رهبردلسوز انقلاب، امام خمینی، نمی‌تواند سودی داشته باشد. اتحاد البته لازم است . ولی اتحادی تازه، با سمت‌گیری مشخص در راستای منافع مشترك توده‌های مستضعف ایران،ــ یعنی‌کارگران، زحمتکشان و محرومان شهر و روستا، دهقانان‌کم زمین ومیانه‌حال،کاسبان و بازاریان خرده پا، پیشه‌وران، دانشجویان و روشنفکران و روحانیان متعهد و خدمتگزار ستمدیدگان. یك چنین اتحادی لازم است تا نه‌تنها دستاوردهای مرحلهٔ کنونی انقلاب حفظ و تحکیم شود، بلکه انقلاب به مرحلهٔ تکامل منطقی‌خود، یعنی استقرار آزادی و عدل وبرابری، ارتقاءیابد. این‌است‌هدف اتحاد واین است تکیه‌گاه اجتماعی اتحاد.

اما اتحاد، پیش‌ازهرچیز پذیرفتن موجودیت نیروهایی‌است که می‌توانندوباید متحد شوند. اتحاد، همچنین، شناختن حق‌برابر است‌برای این‌نیروها درتکوین وتشکیل ورهبری اتحاد . اینجاست که ناچار باید از پایگاه منزه‌طلبی ایدئولوژیکی، مطلق گرایی عقیم وانحصار بی‌پشتوانهٔ قدرت فرودآمد. اینجاست که باید متحد جست واز یاران نزدیك و دور ودورتر نیروگرفت، حتی برای‌یك قدم که بتوان پیش‌رفت. اینجاست که بایدحساب دوست را ازدشمن جدا کرد وبا دوست دوستی نمود و با دشمن دشمنی،ــ البته بادر نظر داشتن درجات وباموقع‌شناسی. باید دوستان فعال وغیرفعال ولی نیکخواه را از فرصت طلبان مردی که درکمین نشسته‌اند تا درست درلحظهٔ آخر به حریفی بپیوندندکه در آستانهٔ پیروزی‌است باز شناخت.

اتحاد تازه‌ای که در بالابدان اشاره شد، اتحادی‌که‌می‌تواند قدرت اجرائی دولت انقلابی‌ایران را تحت رهبری عالیهٔ‌امام‌خمینی دردست بگیرد، درست براساس یك‌چنین شناخت ویك چنین‌ترکیب نیروها طرح‌ریزی شده‌است. این‌اتحاد، همهٔ نیروهای‌کارآمد جامعهٔ کنونی‌را،ــ از جمله سرمایهٔ خصوصی ودانش ومدیریت ومهارت‌فنی و تکنولوژیکی را،ــ درهمکاری صادقانه ومحدودیت ارادی منافع به کار دعوت خواهد کرد وهمه‌را در تعادلی زنده و پویا درمسئولیت‌ها و اختیارات مربوط به بازسازی وادارهٔ جامعه شرکت خواهدداد. این اتحادبابررسی امکانات‌عملی، هدفهای نزدیك ودوررسیاست‌ملی

این اخلالگری، برای چه؟

به دعوت هواداران اتحاد دموکراتیك مردم ایران دررشت قراربودکه روزجمعه ۵۸/۴/۲۲ ساعت پنج ونیم بعدازظهر آقای محمود اعتمادزاده به‌آذین یك سخنرانی دربارهٔ « لزوم حفظ وحدت و تحکیم دستاوردهای انقلاب » درسالن دانشگاه گیلان ایرادکند.

صبح جمعه یك دسته ۲۰الی ۳۰ نفری‌ازافراد مشکوك درشهر براه افتادند ومردم را علیه این سخنرانی‌تحریك می‌کردند. با تکراراین واقعه در بعد از ظهر، موضوع جهت جلوگیری ازبروز هرنوع حادثهٔ ناگوار به اطلاع کمیتهٔ رشت رسید . معلوم نیست به چه علت، کمیته واکنش جدی بموقعی برای پیشگیری از هجوم به دانشگاه انجام نداد . گروه مذکور پیش ازشروع سخنرانی‌به داخل دانشگاه هجوم آوردند و دربرابر دیدگان متعجب هزاران تن ازمدعوین باشکستن‌شیشه‌های در وپنجره خود را به داخل‌سالن رسانیدند وبا پاره‌کردن‌پوسترها روزنامه‌هاوکتابها ودرهم‌کوبیدن صندلی‌ها وسرانجام‌مجروح‌کردن چند تن‌ازمدعوین محیطی سخت متشنج بوجود آوردند که هرگاه خونسردی و هشیاری انقلابی حاضران و گردانندگان جلسه نمی‌بود، امکان داشت ضایعات تاسف‌باری بوجود آید.

این اعمال ناشایست بی‌شك از تحریکات ضدانقلاب، مایه می‌گیرد وهدفی‌جزایجاد تفرقه و درگیری میان نیروهای وفادار به انقلاب ندارد،ــ یعنی درست آن چیزی‌که حضرت امام خمینی به‌کرات مردم و مسلمانان را از آن برحذر داشته‌اند. این امر مسئولیت سنگینی‌را متوجه‌کمیته رشت و دیگر مسئولان امور آن سامان می‌کند و بی‌شك وجدان بیدار توده‌های انقلابی آن را همیشه تحمل‌نخواهدکرد. بردباری امروز هم به دستور امام است و برای پرهیز از تفرقه، نه چیز دیگر.

ج. کوش آبادی

نمایشگاه نقاشی فرح نوتاش

درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه

فضای نمایشگاه به‌سه بخش، هربخش به‌مجموعه‌ای اختصاص دارد. پرده‌ها گاه طعمی تازه دارد، با طرح ومفهومی پذیرفتنی. تماشاگر اگر با حسن نیتی که هنرمند پرده‌هایش را ازآن سرشار کرده است به تصاویر بنگردمیتواند بگویدکه نگارگر فرازونشیب حوادث سرزمینش را زیسته است.

اگر قبول داشته باشیم‌که در یك پرده رنگها، سایه روشنها وبافت طرحها اتفاقی نیست، بلکه هرقلم موئی‌که برپرده بال‌میکشد باید در قلمرو وحدت و هماهنگی با تجربه‌ای توامان بوده حاکی ازتکنیکی پرورده‌باشد، بایدگفت‌که نگارگردرنحوه بیان‌اندیشه‌اش هنوز چنان‌که باید مسلط نیست. بگذریم. مجموعهٔ اول‌که مجموعهٔ «ازآغاز تا خورشید» است ازشبی قیرگون با خورشید محتضری‌که گوئی رنگش را ازگل یخ وام ستانده است آغاز میشود. سیاهی‌شب در چندپرده تأکید میشود، تا سرآخر اندامهای پوشیده درشنلهای آبی وسبز وسرخ‌که بیشتر به شمایلهای مقدس می‌مانند از بطن‌آن ظاهر میشوندکه دست نیاز بسوی خورشید دارند و با پیشروی در قلمرو پرده‌ها کثرت یافته ناگهان در پرده‌ای به تن واحد بدل میشوندوباپیکره‌ای‌خونین به‌گردخورشیدمی‌نشینند،ــ پیکرهٔ‌خونینی همسنك فلق وبشارت دهندهٔ شکفتن خورشید. ازاین به بعدهنرمند با حذف سایه‌های تیره بین رنگها وگسترش قلمروخورشید، آفتاب را فراگیر میکند، تا بدانجا که در آخرین پرده تمام متن را میپوشاند وهستی آفتاب در بطن اشیا جایگزین میشود. هنرمنددر این مجموعه میخواهدگذار ازتاریکی به‌روشنائی را که نقطهٔ‌عطفش پل خونین انقلاب است به بیننده بنمایاند. این محتوی به روایتی دیگر در مجموعهٔ جنگل تکرار میشود. هرچندکه شب وجنگل هر دو نمادهای تکراریست، اگر هنرمند در بیان حس درونیش اینهمه اطناب به خرج نمیداد و دانه‌های رشتهٔ اندیشه‌ای را که فراچنگ آورده بود در پرده‌های متعدد نمیگسیخت میتوانست با جمع جرقه های پراکنده از هرمجموعه پرده‌ای موفق وتحرك دهنده بیافریند. در مجموعهٔ سوم‌که حکایت از دوران تکوین انقلاب دارد از پردهٔ سرگرد وکیلی با چشمانی نافذ و نظاره‌گر برتاریخ‌آغاز میشود با کمپوزیسیونی دراماتیك وروی‌هم موفق، که میتواند در سری‌کارهای این مجموعه شروع خوبی برای نگارگر باشد. اما هنرمند درپردهٔ «سومین باقرخان و ستارخان» یعنی صفرخان، این شیر خونین‌یال ستیزنده با سیاهی‌که غرور خلقی را از تنگه‌های زجر و شکنجهٔ زندانهای طاغوت به‌سلامت‌گذر داده، کوچکترین موفقیتی ندارد. پرده به‌جای‌آنکه این صخرهٔ عظیم نفوذناپذیر را بازآفرینی‌کند، پیرمردی خوب خورده و راحت زندگی‌کرده در حجره‌های بازار را ارائه میدهدکه جز حسن‌نیت نقاش در انتخاب موضوع بار ارزشی رابه‌دوش‌نمیکشد. در پردهٔ «مادر» نگارگر اگربرآناتومی هنری مسلط بود و خاصیت ویژهٔ رنگ (خود رنگ ــ ارزش‌ــ شدت) را برچهرهٔ تصویر رعایت میکرد پرده میتوانست با ضربه‌ای‌تند و برا تسخیرکننده و نافذ باشد. قبول دارم‌که یك نگارگر متعهد باید قادر باشد آنچه راکه براستی در پیرامونش لمس‌کرده در پرده به‌بیننده‌ارائه دهد، و این‌کار را باید ازساده‌ترین‌ومستقیم‌ترین راه ممکن انجام دهد تا هنرش بتواند شمول بیشتری یابد، امااین امر دلیل برآسانگیری انعکاس وقایع درپرده‌هایش نیست. به‌عقیدهٔ من پیاده‌کردن این سادگی همراه باتکنیك ودیگر ضوابط هنری برای هنرمند ازهربغرنجی بغرنجتر است.

درپرده‌های «عمران‌نمرده‌است»، «جمعهٔ‌سیاه»، «هفده‌شهریور»، «آزادی زندانیان‌سیاسی» ودیگرپرده‌ها، بااینکه تصاویرازحوادثی بهره‌جسته که بدون تردید هنرمند آنها را زیسته است، تصاویر بعلت آگاه نبودن هنرمند از تغییر شکل وحجم‌ماهیچه‌ها در حرکت و سکون ، بیننده را جذب ومشتعل نمیکند. در صورتیکه این‌پرده‌ها میتوانست، باضوابطی‌که هرهنرمند کارکشته‌و چیره دست باید داشته باشد، هم‌ارز واقعه‌ای‌که از روی آن نقاشی شده عمل‌کند وبه‌کیفیتی درپرده بنشیندکه بازگوکنندهٔ تمام وقایع باشد، چونان موج تنومندی‌که نشانهٔ همهٔ موجها و همهٔ جنبش دریاست.

باتمام اینها پرده‌هائی نظیر «سرگرد وکیلی» شهید و «شب شعرکانون نویسندگان ایران» که ازموفقیت نسبی برخوردارند و جرقه‌هائی که دردومجموعهٔ «ازآغاز تاخورشید» و «جنگل» نشسته است، این امیدرا دربیننده زنده میکندکه هنرمندی با اندیشه‌ای شایسته پا به‌میدان گذاشته وباذهن جستجوگر و بپتابش به‌زودی ضوابط درخوراندیشه‌اش را خواهد جست و پیام روزگارش را از حنجرهٔ رنگها فریاد خواهدکرد.

یادآوری وپوزش

مقاله نقد بر نمایشنامه‌عباس‌آقا کارگر ایران ناسیونال در شماره ۱۶ سوگند به قلم‌آقای مسعودفرح‌است‌که متاسفانه نام‌ایشان در چاپخانه‌چید، نشد. بدین وسیله‌ازایشان واز خوانندگان سوگند معذرت می‌خواهیم.

درباره پایه‌های

بقیه ازصفحه ۷

برپایه‌آن ادبیات یونان محصول «طبیعی» تکامل ذهن انسانی‌است، را به‌کناری ننهاد دربرابر، این بینش نقطه مقابل خود را در دیدگاههای او در **تاریخ طبیعی** می‌یابد. درنوشته اوبنام **گفتاری درتاریخ فرانسه**، چاپ ۱۸۲۱، گیزواظهار می‌داردکه نظام‌سیاسی هرکشور بوسیله **زندگی مدنی** و زندگی مدنی ــ **دست‌کم در باره مردمان جهان نو** ــ با زمینداری همان رابطه‌ای‌را دارد که معلول‌باعلت‌دارد. این «**دست کم**» بسیار قابل ملاحظه است. ونشان می‌دهدکه دربرابر زندگی مدنی مردمان جهان نو ، زندگی مردمان باستان‌ازنظرگیزوبعنوان فرآورده‌ی «**تکامل طبیعی‌ذهن انسانی**» است ، نه نتیجه تاریخ زمینداری یا بطورکلی مناسبات اقتصادی. با درنظرگرفتن اینکه پیشرفت ادبیات یونان استثنایی بود، این قیاسی‌کامل است. اگر اضافه شودکه در زمان نگارش «**گفتاری‌دربارهٔ تاریخ فرانسه**، گیزوبا حرارت وعزمی راسخ در نوشته‌های روزنامه‌نگارانه خود از این اندیشه جانبداری می‌کرد که فرانسه «زاده نبرد طبقه‌ای است»، در اینجاکمترین تردیدی نمی‌توان داشت‌که وجود نبرد طبقه‌ای در جامعه امروزین بر مورخان نوین‌بیشتر ازآنکه‌آنها به‌نبرد طبقه‌ای درکشورهای‌جهان باستان پی‌ببرند، آشکار گردید . جالب اینجاست که مورخین باستان، مانند توسیدید و پولیب، به‌مبارزه طبقات درجامعه‌روزگار خود ، همچون پدیده‌ای طبیعی و خودآگاه می‌نگریستندهمان‌گونه که روستائیان‌کمون‌های‌ما به‌پیکار میان زمینداران بزرگ وکوچك دراجتماع‌روستای خود می‌نگرند.

5- «Voyage en Italie» (Paris , 1872) , I.P. 273.

۶ــ همانجا (صفحه ۳۳۰).

۷ــ منظور کارل‌مارکس‌است.ام

هفته‌نامه
سوگند
صاحب امتیاز :
دکتر احمدرضوانی
مدیرمسئول‌وسردبیر:
محمود اعتمادزاده‌به‌آذین
زیرنظرشورای‌نویسندگان
نشانی: تهران‌خیابان
سزاوارشماره ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴